

«دستاوردها، کاستی‌ها و ناکامی‌ها»

«جمع‌بندی فراز انقلاب ۵۷»

نشست شصت و یکم

سه‌شنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۷

دستاوردها و ناکامی‌ها

سعی می‌کنیم بحث را پیش ببریم، بالاخره محدودیت هست ولی ما می‌توانیم فراتر از محدودیت برخورد کنیم. بحث دستاوردها را پنج برش یا قاچ می‌زنیم؛ قاچ‌ها به ترتیب دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک، دستاوردهای استراتژیک و تاریخی، دستاوردهای اجتماعی، سیاسی و نهایتاً دستاوردهای تشکیلاتی است.

دستاوردهای فکری-ایدئولوژیک

بخش اول دستاوردها، دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک است:

انباشت‌های چهل - پنجاه

با توجه به اینکه انقلاب ۵۷ به هیچ‌وجه از جنبش ۴۰ و ۵۰ قابل تفکیک نیست، اگر از مجموعه نیروهای عمل‌کننده دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ فاکتور بگیریم، اساساً انقلاب ۵۷ رخ نمی‌داد. یعنی اگر شما مجاهدین و شریعتی را از انقلاب ۵۷ فاکتور بگیرید، انقلابی به این مفهوم رخ نمی‌داد. ممکن بود حرکت یا اعتراضی صورت بگیرد و تا سطح قیام هم پیش بیاید اما انقلاب به این مفهوم قابل تحقق نبود. این [موضوع] به این مفهوم نیست که فقط این دو جریان عمده، انقلاب‌ساز و آفریننده ایده انقلاب بودند؛ نه! چپ‌های مارکسیست، فدایی‌ها و نیروهای جدی و فعال ابتدای دهه ۴۰ هم بودند. حتی محمد بخارایی و [جمعیت] موتلفه، حزب ملل، جاما و حتی نیروهایی که امکان عمل هم پیدا نکردند ولی به آستانه عمل رفتند، در تکوین انقلاب ۵۷ فعال بودند. به قول قدیمی‌ها دهه ۴۰ و ۵۰ با انقلاب ۵۷ کاملاً دو اتاق تو در تو است و نمی‌شود این دو اتاق تو در تو را با تیغه تفکیک کرد. لذا دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک انقلاب ۵۷ به دستاوردهای دهه ۴۰ و ۵۰ چسب می‌خورد و الصاق می‌شود. با این توضیح که خدمتتان دادم، اگر بخواهیم دستاوردها [ی فکری و

ایدئولوژیک] را فهرست کنیم، مهمترین آنها انباشت‌های سال‌های ۴۰ و ۵۰ است. در این سال‌ها اول بار نیروهایی-چه منفرد از نوع شریعتی، چه مجتمع از نوع سازمان‌های نوپدید دهه ۴۰ که در آستان دهه ۵۰ زمینه بروز و ظهور پیدا کردند- در ایران بودند که مبارزه فکری-سیاسی [توسط آنها] از سطح حوض به سطح آب‌های عمیق‌تر رفت. طول استخر قهرمانی ۵۰ متر است و از یک متر تا ۹ متر عمق دارد؛ در ایران کمتر این اتفاق افتاد که کسی از لحاظ فکری و اندیشه‌ای در عمق‌های ۶-۵ متری برود، بیشتر در سطح دست و پا زده می‌شد. اما در دهه ۴۰ و ۵۰ بلاخره کسانی پیدا شدند -ولو قلیل- که لباس غواصی پوشیدند و به آن اعماق رفتند و سعی کردند چیزهایی را در حد توان خودشان از آن عمق بالا بیاوردند. آنها در حد توان مشاهداتی و در حد توان نفوذ به لایه‌های زیرین‌تر و عمیق‌تر توانستند دستاوردهایی داشته باشند. اگر انباشت‌های دهه ۴۰ و ۵۰ نبود، اساسا انقلاب ۵۷ به وجود نمی‌آمد.

روحانیت بخشی از نیروهای فعال انقلاب بود. روحانیت در دهه ۴۰ و بعد از سرکوب ۴۳-۴۲ فعال شد و [عناصر] منفردی در حوزه مبارزات سیاسی داشت. اما عناصری که [از بین روحانیت] در انباشت فکری مشارکت کنند، بسیار بسیار محدود بودند و می‌شود فقط دست روی یک نفر گذاشت که آن هم آقای مطهری بود. او در حد توان خودش در انباشت دهه ۴۰ و ۵۰ مشارکت کرد. اما مشارکت او در سطح و عمق مشارکتی که بچه‌های ۴۲-۳۹ و بعدا شریعتی داشت، نبود. اما ایشان به سهم خودشان نقش فردی داشتند.

انباشت‌های دهه ۴۰ و ۵۰ انباشت‌های متنوعی بودند که بخشی از آنها در مدار جامعه اخص و [بخشی در مدار] جامعه خاص قابل تحلیل است. گفتیم که جامعه اخص نیروهایی [هستند] که عمل‌کننده اصلی بودند و جامعه خاص هم جامعه‌ای است که در فاز اندیشه ایران فعال شد. دیدیم که تنوع در انباشت‌های اندیشه دهه ۴۰ و ۵۰ بسیار زیاد بود. از سطح رمان‌های صادق چوبک^۱ و جلال آل‌احمد شروع شد و به سطح اشعار

۱. صادق چوبک، ۱۳۷۷-۱۲۹۵، از پیشگامان داستان‌نویسی مدرن ایران بود. «تنگسیر»، «انتری که لوتی‌اش مرده بود»، «سنگ صبور» و «خیمه‌شب بازی» از معروف‌ترین داستان‌های او هستند.

نیروهای [فرهنگی و ادبی] جدید جامعه فکری ایران هم رسید. فیلم‌هایی چون گاو^۱، گوزن‌ها، رگبار^۲، شوهر آهو خانم^۳ و ... آمدند که همه بخشی از انباشت بودند. بخشی از انباشت هم که جدی‌تر بود و توانست سپهر و دوران بسازد، انباشت نیروهای عمل‌کننده دهه ۴۰ و ۵۰ بود. تا حدودی مجاهدین در انباشت فکری مشارکت داشتند و فداییان هم به سهم خودشان از منظر تفکر و دیدگاه استراتژیک فعال بودند. اما بخش مهمی از انباشت، انباشت فردی شریعتی بود که کمک کرد در دهه ۴۰ و ۵۰ سیلویی از انباشت فکری و اندیشه‌ای متراکم شود. لذا دستاوردهای مشخص فکری-ایدئولوژیکی انقلاب ۵۷ [برآمده] از انباشت‌های دهه ۴۰ و ۵۰ بود.

فرصت نشر همه‌ی دیدگاه‌ها

دومین دستاورد این بود که همه دیدگاه‌ها فرصت انتشار پیدا کردند. فردی یا نیرویی نمی‌تواند بگوید که در حداصل سال‌های ۵۶ تا ۶۰ فرصتی برای تراوش اندیشه‌اش فراهم نشده است، این قابل قبول نیست. از سستی‌ترین نیروهای مذهبی که فداییان اسلام بودند، تا سرآمد نیروهای چپ رادیکال در ایران که فداییان بودند، [در سالهای] ۵۸-۵۷ دست‌به‌کار نشر دیدگاه‌های خود شدند و روزنامه و ارگان داشتند. [در میان این دو] هم منفردین، مجتبعین، سازمان‌داران و بدون سازمان‌ها، همه و همه فرصتی برای نشر دیدگاه‌هایشان پیدا کردند. مثلاً حتی در همین دوره بود که کتاب «حکومت اسلامی» یا «ولایت فقیه»^۴

۱. گاو، فیلمی از داریوش مهرجویی است که در سال ۱۳۴۸ بر اساس داستانی از غلامحسین ساعدی ساخته شد.
۲. رگبار، فیلمی است که در سال ۱۳۵۱ به کارگردانی بهرام بیضایی روی پرده رفت. این فیلم داستان معلمی را روایت می‌کند که عشقش به خواهر یکی از شاگردان با حکم انتقالی‌اش نافرجام می‌ماند.
۳. شوهر آهو خانم، رمانی از علی محمد افغانی است که در ابتدای دهه چهل منتشر شد و با استقبال گسترده‌ای در بین مردم و نویسندگان روبرو شد. این رمان که زندگی زنی به نام آهو را از نزدیک روایت می‌کند که برای حفظ شوهرش از عشق زنی دیگر به نام هما می‌کوشد. در سال ۱۳۴۷ بر اساس این رمان فیلمی به کارگردانی داوود ملاپور با بازی مهری ودادیان ساخته شد.
۴. ولایت فقیه، نام کتابی است که از گردآوری ۱۳ درس آیت‌الله خمینی در بهمن‌ماه ۱۳۴۸ در حوزه شهر نجف منتشر شده است. این کتاب که در ارتباط با تئوری ولایت فقیه است با دو نام حکومت اسلامی و ولایت فقیه انتشار یافته است.

آقای خمینی منتشر شد. درست است که [این کتاب در سال] ۱۳۴۸ چاپ اول آن در سطح نخبگان فکری-سیاسی جامعه ایران آمد و توروک یا دست‌به‌دست و خواننده شد، اما در سال ۵۶ بود که این کتاب در سطح بسیار وسیعی به تهران، کلان‌شهرها و شهرهای درجه دو و سه ایران رفت. از آقای خمینی که رهبری قطبی انقلاب بود تا اقتصاددانی مثل آقای قوامیان فر^۱ یا روشنفکر منفردی مثل آقای علی‌اصغر حاج‌سید جوادی^۲ توانستند دیدگاه‌های خود را در سطح وسیعی منتشر کنند. کمتر فرصت [مشابهی] در ایران به وجود آمد، البته مشابه آن را در سال‌های ۲۹ تا ۳۲ و حتی در دهه ۲۰ داشتیم، اما در انقلاب این اتفاق کامل‌تر صورت گرفت.

مواجهه‌ی تفکر روحانیت با عرصه‌ی واقعیت

دستاورد فکری-ایدئولوژیک بعدی مواجهه تفکر روحانیت با عرصه واقعیت بود. روحانیت متجاوز از هزار سال روی اصول، کلام و فقه متمرکز شده بود. اصول و کلام نوعاً بحث‌های اسکولاستیکی بودند که خیلی با واقعیات و تعینات جاری جامعه و زندگی در جریان مردم کاری نداشت. [البته] فقه از دید تشریح و شعائر و احکام تا حدودی با زندگی جاری مردم درگیر بود و اصطکاک داشت. اما بالاخره روحانیتی که هزار سال ادبیات خاصی را تولید و منتشر کرده بود و بخشی از این ادبیات را فقط خودش می‌فهمید و [حتی] فقهش هم از جانب خودش نیاز به توضیح داشت، در بزنگاهی قرار گرفت که در آن مجبور بود بر خلاف هزاره گذشته با سطح واقعیات تماس برقرار کند. پارادوکس تفکر فقه سنتی با واقعیات جاری جامعه ایران دستاوردی بود که سال ۵۷ به بعد عیان شد.

عبانی فاصله‌ی ایدئولوژی آرمانی با ایدئولوژی تحققی

محور یا دستاورد پنجم، ایدئولوژی آرمانی‌ای است که بخشی از ایدئولوژی دهه ۵۰ بود و بیشتر از جانب مرحوم شریعتی صادر و متبادر می‌شد. [این ایدئولوژی

۱. حسن قوامیان فر.

۲. علی اصغر حاج‌سیدجوادی، فعال سیاسی و نویسنده، برخی از کتاب‌ها و نامه‌های او همچون «ارزیابی ارزش‌ها» و «بحران ارزش‌ها» در دوران انقلاب با استقبال زیادی روبرو شد.

آرامانی] تا حدودی پارادوکس و تناقضش را با ایدئولوژی واقعی نشان داد. یعنی از سال ۱۳۵۷ به بعد که دیگر جامعه ایران دست نیروها افتاد (البته درست است که نیروی قالب، روحانیت به محوریت آقای خمینی بود، ولی ۵۸-۵۹ جامعه ایران دست نیروهایی با سطح‌ها، نقش‌ها و جایگاه‌های مختلف افتاده بود)، مشخص شد که ایدئولوژی در سطح آرمان است و باید آرام‌آرام به سطح زمین بیاید و با واقعیات جاری جامعه ایران که الی‌ماشالله مساله مبتلابه داشت، اصطکاک پیدا کند. آنجا در آن بزنگاه، فاصله ایدئولوژی آرامانی با ایدئولوژی تحقیقی روشن شد. ایدئولوژی تحقیقی نوعاً در [ارتباط با] اتفاقاتی بود که در جامعه ایران صورت می‌گرفت. فرض کنید که بخشی از نیروها رفتند و روی مناطق گودنشین تهران متمرکز شدند. رفتند آنجا را احیا کنند، به بهزیستی گودنشین‌ها کمک کنند و برای آنها پاتوق‌های آموزشی بزنند. نشریه‌ای [با عنوان] «فریاد گودنشین» هم منتشر شد؛ این می‌شود ایدئولوژی واقعی. یا فرض کنید بخشی از نیروهای انقلاب هیات‌های هفت‌نفره تقسیم زمین را تشکیل دادند، بخشی بدنه سپاه را شامل شدند، بخشی رفتند و از طریق جهادسازندگی به روستاها برق رساندند. اینجا دیگر ایدئولوژی، ایدئولوژی واقعی شد و بحث لمس و اصطکاک پیش آمد. اینجا به‌خصوص از ۵۷ که دیگر انقلاب به مجرای اجرا افتاد- آرام‌آرام تناقض‌های ایدئولوژی آرامانی با ایدئولوژی تحقیقی خودش را نشان داد.

تمام‌قامتی اندیشه‌ی چپ ← نشر حداکثری

وجه بعدی این بود که بعد از مدت‌ها - بعد از سال ۳۲، یعنی [بیش از] یک‌ربع قرن- اندیشه چپ در ایران فرصتی برای نمایش تمام‌قد و قامت پیدا کرد. نیروهایی مثل فدایی‌ها، گروه سیاهکل^۱، آرمان خلق^۲ و گروه فلسطین^۱ که در دهه ۴۰ در ایران

۱. گروه سیاهکل. منظور شاخه جنگل از گروه جزنی-ضیاء ظریفی است که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ با عمل مسلحانه پاسگاه سیاهکل را تصاحب کردند و به نام گروه سیاهکل مشهور گشتند.

۲. گروه آرمان خلق. متشکل از افرادی چون ناصر و حسین کریمی، همایون کتیرایی، ناصر مدنی، هوشنگ ترگل، بهرام طاهرزاده، محمد حقیقت، خیرالله سلیمی، عبدالله جاویدی و محمد حسن دست‌پرورده بود و در دهه چهل فعالیت‌های چپ‌گرایانه داشت. پنج نفر از اعضای این گروه به دنبال دفاع ایدئولوژیک در دادگاه نظامی همگی در سال ۱۳۵۰ اعدام شدند و بقیه به زندان افتادند.

مبارزه کردند، نیروهایی بودند که در مقایسه با نیروهای کنفدراسیون خارج از کشور و حزب توده اصالت بیشتری داشتند. رهبران [حزب توده و کنفدراسیون خارج از کشور] بعد از [کودتای سال] ۳۲ بدنه را زیر تیغ رها کردند و خودشان به اروپای شرقی و شوروی پناهنده شدند و در کتابخانه‌ها ذهن را پیچیده‌تر کردند. همه نیروها، امم از نیروهایی که در ایران بودند، مبارزه کردند و جان دادند و نیروهایی که بیرون بودند [و بعد] به داخل ایران آمدند، همگی امکان نشر اندیشه، ایده و نحله‌شان را داشتند. از دل [نیروهای] کنفدراسیون که به ایران آمدند، ۲۹ گروه تشکیلاتی درآمد که همه آن گروه‌ها تریبون، کتاب، جزوه و برخی هم ارگان داشتند. لذا بعد از سال ۳۲، اولین بار بود که چپ در ایران با تنوع حداکثری امکان انتشار پیدا کرد. بیشتر بساط‌های کتاب‌فروشی‌های سیار روبه‌روی دانشگاه یا بلوار کشاورز و خیابان کارگر مال آنها بود. در حدفاصل ۵۷ تا اواخر ۵۹ که دیگر آرام‌آرام شرایط ایران می‌رفت که خاکستری شود و بوی درگیری به مشام برسد، بخش مهمی از جزوه‌هایی که در دانشگاه پخش می‌شد، جزوات چپ بود. یکی از دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک، حضور تمام‌قد و قامت اندیشه چپ با امکان نشر حداکثری بود.

نشت اجتماعی ایدئولوژی - تفکر

وجه دیگر که دستاورد اجتماعی بزرگی بود، [این بود که] برای اولین بار آرام‌آرام ایدئولوژی و تفکر با همه سنگینی، پیچیدگی و ادبیات غامضش، در جامعه ایران نشر اجتماعی پیدا کرد. آرام‌آرام مردم با ادبیات ایدئولوژیک آشنا شدند؛ اسلام‌شناسی، تشیع و بخشی از ادبیات ایدئولوژیک شریعتی به درون جامعه آمد. بخشی از ادبیات پیشین مهندس بازرگان مثل «راه طی شده»، «عشق و پرستش»، «دل و دماغ»، «سازگاری ایرانی» و به‌خصوص «آفات توحید»^۲ (که اثر پیشینی مهندس بازرگان نبود و جدید

۱. گروه فلسطین، گروه چپ‌گرا با مشی مسلحانه بود. از اعضای شاخص این گروه می‌توان به شکرالله پاک‌نژاد، حسین ریاحی و ناصر کاخ‌ساز اشاره کرد. عمده اعضای این گروه در سال ۱۳۴۸ به دنبال تلاش برای خروج از کشور و پیوستن به اردوگاه‌های فلسطینی دستگیر شدند و به این نام شهره گشتند.

۲. کتاب‌های «راه طی شده» در سال ۱۳۲۶، «عشق و پرستش» ۱۳۳۶، «دل و دماغ» ۱۳۲۶، «سازگاری ایرانی» ۱۳۴۳ و کتاب «آفات توحید» در سال ۱۳۵۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ شدند.

بود، در دوران انقلاب دوباره تجدید چاپ شد و در بساط کتاب‌فروشی‌های روبروی دانشگاه فروش جدی‌ای داشت. مثلاً دو جلد کتاب [با عنوان] وقتی که مارکسیت‌ها تاریخ می‌نویسند آمد که آقای دکتر حسن افتخار^۱ آن را بدون نام تالیف کرده بود. شاهد این بودیم که این نوع ادبیات تیراژ جدی‌ای خورد، تکثیر شد و آرام‌آرام بخشی از ادبیات ایدئولوژیک به سطوح توده‌ای جامعه ایران نشر پیدا کرد که اتفاق مهم و جدی‌ای بود.

توده‌ی خواننده

اما مهمترین اتفاق این بود که توده در ایران خواننده شد. قبلاً در ایران روشنفکران، طبقه متوسط فرهنگی، طیفی از مبلغان، طیفی از اساتید دانشگاه، طیف محدودی از پژوهشگران، مترجمان، مولفان و مصنفان جزو خوانندگان بودند و خواندن جزو زندگی و معیشت آنها یا جزو زیست فکری‌شان بود. اما در دوران انقلاب، توده هم خواننده شد و بخشی از خوانندگی او معطوف به خواندن اندیشه، ایدئولوژی و بخش سنگین‌تر تراوش‌های فکری بود. اتفاق مهمی افتاد. تیراژ بعضی از کتاب‌ها در سال ۵۷-۵۸ از یک میلیون گذشت. این یک میلیون همه روشنفکر، دانشگاهی و دانش‌آموزان نبودند، خانواده‌ها و مردم عادی هم بودند. این توده خواننده یک جریان طبیعی در جامعه ایران بود؛ [مثل] جریان تحمیلی بعد از پیروزی انقلاب و دولتی شدن انقلاب و اسلام نبود.

در آبان سال ۶۰، در اوج درگیری‌ها، جهادسازندگی برنامه‌ای ساخته بود و کارهای فرهنگی جهادسازندگی را معرفی می‌کرد. به یک روستا در سیستان کتاب برده بودند و پخش می‌کردند. فیلم مستند بود و بدون سانسور هم پخش می‌شد. نشان می‌داد که کتاب‌های «روش رئالیسم» مرحوم علامه را که آقای مطهری حاشیه زده بودند، به یکی از روستاهای زاهدان برده بودند. یک روستایی آن کتاب را جلوی گاو انداخته بود و گاو داشت آن کتاب را می‌خورد. خیلی تصویر قشنگی بود؛ هم فقر آنجا را می‌رساند که امکان خوراندن علوفه به گاو نبود، از طرف دیگر می‌رساند که این سطح

تحمیل و تزریق ایدئولوژیک و فرهنگی آخر سر خوراک گاو می‌شود و به ذهن انسان نفوذ پیدا نمی‌کند. اما اینکه توده در دوران انقلاب -۵۷ تا ۶۰- خواننده شد، یک روند طبیعی، خودانتخاب، داوطلبانه و کاملاً منطقی جامعه ایران بود.

بعد از انقلاب، کتاب‌های مرحوم مطهری را در تیراژهای چندمیلیونی منتشر می‌کردند، هر مدرسه‌ای که می‌رفتنی آکبند در سه چهار قفسه کتاب‌های ایشان بود. در کتابخانه‌های دانشگاه بعد از انقلاب فرهنگی، کتابخانه‌های اداره‌ها، انجمن‌ها، کارخانه‌ها و ... ردیف کتاب‌های علامه طباطبایی، مکارم شیرازی، آقای مصباح یزدی و مطهری بود. این سیر تحمیلی، مصنوعی و حکومتی خواننده کردن مردم بود که اتفاقی هم از این ناحیه در جامعه ایران رخ نداد. اما خواننده شدن توده در سال‌های ۵۷ تا ۶۰، روند درونی جامعه ایران و بسیار دستاورد بزرگی بود.

پدیداری حافظه‌ی تاریخی

آخرین دستاورد فکری-ایدئولوژیک ۵۷ تا ۶۰ یا دوران انقلاب این بود که یک حافظه تاریخی پدیدار شد. بلاخره حافظه‌ها نقبی به مشروطه، جنگل و نهضت ملی زدند، ۴۲-۳۹ هم که نزدیک بود. به فرازهای دور دست‌تر مبارزاتی مثلاً سده اخیر ایران نقب زده شد و جامعه ایران به‌طورنسبی و جامعه جوان دانشگاهی به‌طورخاص، صاحب یک حافظه تاریخی شد که اتفاق مهمی بود. مثلاً در آن سال‌ها یک دانشجوی سال اول که به دانشگاه وارد می‌شد، حتماً آگاهی عمومی‌ای از انقلاب کوبا، ویتنام، تحولات منطقه، تضاد اعراب-اسرائیل و... داشت. گروه‌های درون مشروطه را به‌طور کلی می‌شناخت و با احزاب درون مشروطه به‌طور عام آشنا بود.

دستاوردهای استراتژیک-تاریخی

دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک را پس‌سر می‌گذاریم و به دستاوردهای استراتژیک و تاریخی راه می‌بریم و فهرست‌خوانی مبسوطی حول دستاوردهای استراتژیک-تاریخی انقلاب ۵۷ می‌کنیم.

همگرایی عمومی ضدسلطنت

وجه اول [دستاوردهای استراتژیک-تاریخی] همگرایی عمومی ضدسلطنت بود.

این همگرایی هم در سطح نیروها، اعم از مذهبی، غیرمذهبی، چپ، راست، لیبرال، معتدل، رادیکال و هم در سطح عامه مردم بود. در یک بزنگاه همه روی شعار ضد شاه و ضد سلطنت متفق شدند.

فروریزی مطلقیت سلطنتی

اتفاق دیگری که در جوف این همگرایی افتاد، فروریزی مطلقیت سلطنت بود. این دومین فروریزی مطلقیت در ایران بود؛ فروریزی اول، مطلقیت دوران قاجار بود که در گام اول با انقلاب مشروطیت یک سنگ خورد و در گام دوم دو سال بعد از مشروطه، با شکستن سد سدید محمدعلی شاه در استبداد صغیر [سنگ دیگری خورد]. در اینجا هم مطلقیت سلطنتی در شکل جدیدتر، مدرن تر ولی همچنان سانترالیستی مثل دوران قاجارها فرو ریخت.

عبور از سلطنت - ورود به جمهوریت

دستاورد مهم دیگر که جنس استراتژیک و تاریخی داشت، عبور از سلطنت و ورود به جمهوریت بود. جامعه ایران سلطنت را به لحاظ تاریخی لمس کرده بود و کاملاً با آن آشنا بود و تجربه اش کرده بود اما جمهوریت [مبهم بود]. همان طور که ۸۰-۷۰ سال پیش از انقلاب، مشروطیت چیزی مبهم اما محترم، مقدس و آرمانی ای بود.

هژمونی دورانی نسل نو در سیر صلاحیت

اینها دستاوردهای عام بود و حالا آرام آرام به دستاوردهای خاص تر می رسیم. در سطح دستاوردهای استراتژیک و تاریخی، دستاورد خاص قابل اهمیت، هژمونی دورانی نسل نو بود؛ برای اول بار در ایران این اتفاق افتاد که رهبری مبارزه در دهه ۵۰ که تا آستان انقلاب هم پیش آمد، به دست نسل نو با معدل سنی ۲۸-۲۷ سال افتاد. شاید در نظر اول اینکه معدل سنی رهبران پایین آمده بود، قابل نقد باشد ولی این پایین آمدن معدل سنی رهبران با سیر کسب صلاحیت همزمان بود. در دهه ۵۰، این معدل سنی، رهبری حرکت اجتماعی جامعه ایران را مستقل و فراتر از روحانیت، مستقل از ابزار سنتی پیشین مثل جبهه ملی و احزاب درون آن مانند نهضت آزادی عهده دار شد. اتفاق مهمی بود که نسل نو بیاید و با سیر کسب صلاحیت هژمونی را به دست بگیرد. یک

فاصله سنی حداقل سی ساله بین رهبران نسل قبل با رهبران نسل نو برقرار بود که این اتفاق مهمی بود.

این اتفاق نه خودبه‌خودی بود، نه تصادفی و از سر صدفه و حادثه بود، [بلکه] از سر جمع‌بندی و تخصیص بود. نسل ۴۲-۳۹ که تشخیص داد با آن ابزار سنتی و با آن تلقی‌ها امکان پیشبرد مبارزه اجتماعی و سیاسی جدی در ایران نیست، به اتراق رفت؛ اتراقی که از نوع سیزده به‌دری نبود، اتراقی که با کار شاق توأم بود و با محصولش و صداقتش آمد و هژمونی را از آن خودش کرد. این هژمونی تا سال ۵۵-۵۴ ادامه داشت و بعد به ته و بن‌بست رسید. اما بلاخره نسل نو در دهه ۵۰ توانست هژمونی را از آن خودش کند. بقایای هژمونی نسل نو را در دوران انقلاب و حتی در سال‌های آغازین جنگ - که جنگ جنبه ملی داشت - شاهد بودیم. یعنی آنجا هم در روند حرکت انقلاب، نسل نو حاضر بود و در سازمان‌دهی‌ها و ایده‌پردازی‌های خودانگیخته مشارکت جدی داشت. در دو سال اول جنگ هم که جنگ هنوز کلاسیک نشده بود و جنبه دفاعی و خودانگیخته داشت، این نسل جدی بود. درست است که رهبران و بانیان نیروها یک بار در سال ۵۰ و یک بار هم در نیمه دهه ۵۰ آسیب‌های جدی‌ای دیدند و از عرصه خارج شدند، اما این آموزش‌ها و آن تفکرها خود را تا سال‌های ۶۲-۶۱ کشاند و در دو مرحله، یکی بحبوحه انقلاب و یکی دوران دو سال اول جنگ خودش را نشان داد.

تدوینیات

دستاورد استراتژیک-تاریخی دیگر تدوینیات بود. در دوره‌های قبل هم نیروها دست به قلم شده بودند و از ادبیات شفاهی و گفتاری به ادبیات نوشتاری ورود کرده بودند، اما ورود آنها محدود بود. در سال‌های ۴۰ تا ۵۰ و ۵۰ تا ۶۰، نوشتار در جامعه ایران باب شد و حجم تدویناتی که در حفاصل ۵۷-۵۰ تا ۶۰ منتشر شد، تقریباً با تدوینیات فازهای قبلی قابل مقایسه نبود. تدوینیات مستقل از اینکه محتوا و سبک آن چیست، یکی از دستاوردهای استراتژیک-تاریخی است که می‌تواند ملات پژوهش برای نسل‌های بعدی از جمله نسل جدید شما باشد.

پیوند توده- روشنفکر

دستاورد استراتژیک-تاریخی دیگر پیوند توده و روشنفکر بود. حدود یک ربع قرن این امکان نبود که در جامعه ایران توده با روشنفکر پیوند بخورد. این اتفاق در دوران نهضت ملی و دوران مرحوم دکتر مصدق رخ داد که [از یک طرف] منورالفکرهای درون جبهه ملی و سرآمدشان که دکتر مصدق بود و از طرف دیگر مردم، امکاناتی برای اتصال پیدا کردند و اتصال روشنفکران با مردم و مردم با روشنفکران اتفاق افتاد. بعد از ۲۵ سال پیوند توده-روشنفکر در جامعه ایران باز شکل گرفت. همین که ادبیات شریعتی توده‌ای شد و تیراژهای میلیونی پیدا کرد، وجه مهمی از قضیه بود. در کنار توده‌ای شدن ادبیات شریعتی، آرام آرام کتاب‌های آقای [علی اصغر] حاج سید جوادی، توانایان فرد^۱، تعدادی از کتاب‌های مهندس بازرگان و بخشی از ادبیات دکتر پیمان و... در سال ۵۶-۵۷ به لایه‌های زیرین دانشجویی هم نشر پیدا کرد. از طرف دیگر دانشگاه هم در دوران انقلاب منزلگاه توده‌ها شد و [تبدیل به] یک کمپ آگاهی و کسب دانش سیاسی شد. در دهه ۵۰ و به خصوص حدفاصل ۵۷ تا ۶۰، پیوند توده-روشنفکر به‌طور جدی رقم خورد. شاید یکی از علت‌هایی که در سال ۵۹ حرکت موسوم به انقلاب فرهنگی (سرجای خودش آن را به حد مقدور و ضرور بررسی خواهیم کرد) راه افتاد و در دانشگاه بسته شد، همین باشد.

تلفیق سه نسل

اتفاق دیگر این بود که امکانی برای بروز و ظهور ظرفیت‌های سه نسل در جامعه ایران فراهم شد. یعنی انقلاب ۵۷ از وجوه مختلف یک انقلاب سه‌نسلی است؛ در این انقلاب از آقای خمینی ۷۸ ساله تا چهره‌های شاخص جبهه ملی که از دوران گذشته به دوران جدید ورود کرده‌اند، سران نهضت آزادی و رهبرانی از کنفدراسیون که آن موقع‌ها می‌گفتند شقیقه‌هایشان فلفل نمکی شده با کسانی که تارهایی از موهای سفید داشتند و از خارج از کشور آمده بودند، وجود داشتند. آن زمان مثل بعد از انقلاب نبود

۱. حسن توانایان فرد، ۱۳۲۲، اقتصاددان، او از دوران پیش از انقلاب تا کنون، تالیفات زیادی در زمینه اقتصاد اسلامی و اقتصاد ایران دارد.

که موهای همه یک‌دفعه سفید شود وجه دیگر هم میان‌سالان و رنج سنی ۲۵ تا ۴۵ و پایین‌تر از آنها هم یک رنج سنی ۱۵ تا ۲۵ سال بود. می‌شود گفت که در طول این ۱۲۰-۱۰۰ سالی که از تنباکو تا اکنون مد نظر ماست، کامل‌ترین تلفیق نسل‌ها در انقلاب ۵۷ شکل گرفت و دستاورد جدی هم داشت.

دستاوردهای اجتماعی

همگرایی ملی با قابلیت ماندگاری

مهمترین دستاورد اجتماعی همگرایی ملی بود که در سال ۵۷ در ایران به وجود آمد. [البته] زمینه‌های تاریخی که به مشروطه سرک می‌کشید و بخشی دهه پنجاهی بود، وجود داشت. همگرایی ملی [سال ۵۷] قابلیت ماندگاری داشت؛ اگر مجموعه رهبری اذکاو و تمایل را داشت که این همگرایی پایدار بماند، نیروها هم این تمایل را داشتند که این همگرایی پایدار بماند، این همگرایی در درون خودش امکان ماندگاری داشت.

پاکی عام اجتماعی و متانت عمومی

دستاورد دیگر این بود که جامعه ایران به طور عام رو به پاکی رفت و یک پاکی عمومی را به‌خصوص در سال ۵۷ تجربه کرد. درگیری کمتر می‌دیدیم، فحاشی کمتر می‌دیدیم. در سال ۵۶ و ۵۷ حریم امنی برای دختران و زنان جامعه ایران به وجود آمده بود. سال ۵۷ که پیک انقلاب بود و تازه جرقه‌های انقلاب روشن و پدیدار شده بود، امنیتی وجود داشت که دخترخانم یا زن به‌تنهایی نیمه‌شب در خیابان باشد و مورد هیچ تهدیدی هم قرار نگیرد. جامعه ایران، جامعه پاکی بود و داشت به سمت پاک شدن می‌رفت. روابط خیلی مناسب‌تر از گذشته شد. در کنار پاکی‌های جامعه یک متانت عمومی هم پدید آمد. این متانت در سال ۵۷ بود، در ۵۸ جدی‌تر هم شد اما به نسبتی که درگیری‌ها و اختلافات گروه‌ها [با یکدیگر] و اختلاف گروه‌ها با حاکمیت و به‌عکس وسط آمد، این متانت عمومی و این پاکی اجتماعی آرام‌آرام پس رفت و در سیر خود به وضعیتی رسید که الان همه‌مان تجربه می‌کنیم. جامعه ما در سال ۸۷ فاصله‌ای جدی با سال ۵۷ دارد. آن پاکی و متانت با موعظه روحانیت و با نصیحت

منبری‌ها [به وجود] نیامده بود؛ داوطلبانه و خوداختیار بود. قبلا هم عنوان شد که جامعه ایران به سرفصل «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» رسیده بود. همه چیز به سمت اینکه کریستال مطلوب مناسبات اجتماعی در ایران شکل بگیرد، پیش رفت.

پای‌کاری نسل نو

دستاورد اجتماعی دیگر این بود که یک نسل نو پای‌کار در صحنه حضور داشت که الگوی زیست‌نمایندگان نسل ۴۲-۳۹ را پیش‌رو داشت و در دانشگاه، محله و مسجد به‌طور جدی فعال بود. حس می‌کرد که انقلاب مال خودش است و به اصطلاح قدیمی‌ها با انقلاب و حرکت جدید خانه‌یکی بود و خودش را عضو خانواده حس می‌کرد.

اگر در سالهای ۵۶ تا ۲۲ بهمن ۵۷، نسل ۱۵ تا ۲۵ سال ایفای نقش نمی‌کرد، از عهده میان‌سالان و بزرگ‌سالان نسل‌های پیشین خارج بود که بتواند موتوری روشن کنند و شاه را سرنگون کنند. نسل نو، نسل پای‌کاری بود و برخلاف الان نسل بی‌تفاوتی نبود. اتفاقات اخیری را که در جامعه و در دانشگاه می‌افتد می‌شود سنجید، واکنش‌ها خودشان را عیان می‌کنند. مثلا واکنشی که دانشگاه به شبه‌تعرض به یک دختر دانشجو در دانشگاه زنجان نشان داد، با واکنش‌های سال ۵۷-۵۶ قابل‌مقایسه نبود. واکنش‌های سال ۵۶-۵۷ صرفا واکنش‌های مبارزاتی نبود؛ واکنش‌های اجتماعی و واکنش‌های عُرف ایرانی هم بود. نسل نو ۵۷-۵۶ هم در پیوند با رهبری کل و هم مستقل از رهبری کل به‌طور جدی پای‌کار بود. رهبری کل به‌خصوص آقای خمینی که اصلا بیرون از ایران بود، ولی نسل نو یک ابداع میدانی داشت و بداعت میدانی‌اش خیلی جدی بود. در صحنه شعار طرح می‌کرد، سازمان‌دهی ایجاد می‌کرد، همگرایی به وجود می‌آورد و... اتفاقات مهمی از مجرای نسل نو در جامعه ایران به وجود آمد.

تقلیل سن مبارزه

دستاورد دیگر تقلیل سن مبارزاتی بود. اگر میانگین سن مبارزان را در سال‌های ۵۶-۵۷ با میانگین سن مبارزان در نهضت ملی که سراسری‌ترین نهضت اجتماعی قبل از انقلاب ۵۷ بود، مقایسه کنیم، حداقل ۱۵-۱۰ سال تفاوت سنی وجود دارد. سن مبارزه در ایران به‌طور جدی پایین آمده بود و پایین آمدن سن مبارزه در ایران إلا با

اتفاقات درونی و پرتعداد سال‌های ۴۰ و ۵۰ میسر نبود. به‌خصوص در دهه ۴۰ نوجوان از نوجوانی وارد بازار کار می‌شد و در خانواده نقش یا سهمی به عهده می‌گرفت. واقعا آن زمان ادبیات برخی از پدران و ادبیات عرفِ جا افتاده این بود که سبیل و پشت‌لبت سبز شده، به فکر نان خودت باش یا در معیشت خانواده مشارکت کن. آن موقع مرسوم بود که نوجوانی که به بازار کار می‌رفت، حقوق روزانه‌اش را به پدر و مادر می‌داد و آنها بخشی از حقوق را به خود فرزند برمی‌گرداندند و بخشی از آن هم در مجرای زندگی می‌آمد. یعنی حوضچه‌های تمرین اجتماعی در دهه ۴۰ و در دهه ۵۰ در جامعه ایران وجود داشت. آن تمرین‌ها خودش را در سال ۵۷ در شکل بزرگتر به نمایش گذاشت. یعنی یک ۱۵-۱۴ ساله، هم در خانواده نقش داشت و هم در محل صاحب موقعیتی بود، به باشگاه و زمین خاکی و مغازه می‌رفت، شاگردی می‌کرد و در این حوضچه‌های اجتماعی واقعا موجود استخوان می‌ترکاند و پوست می‌انداخت. اگر یک ۱۶-۱۷ ساله آن زمان را با این زمان مقایسه کنیم، او شاخصه‌های جدی‌تری برای ایفای نقش اجتماعی داشت. لذا سن مبارزه به‌طور جدی پایین آمد.

زن در عرصه

در پایان دستاوردهای اجتماعی به زن در عرصه می‌رسیم. در دوران قدیم در تنباکو شاهد بودیم که زن [به‌طور] حسی و عکس‌عملی به صحنه آمد، جلوی دربار با کامران میرزا درافتاد و در دربار قلیان شکست. بروز و ظهور زن را در تنباکو دیدیم. در مشروطه خانم‌ها به‌طور جدی رشد کردند، چند NGO زنانه داشتیم که قبلا مرور کردیم. یا زنهایی از جامعه سنتی چادرچاقچوری ایران مثل دخترخانم آقای شیخ‌هادی نجم‌آبادی^۱ که دختری سازمان‌ده و NGOist جدی آن دوره بود، درآمدند. اتفاقات مهمی در مشروطه و بعدها در نهضت ملی افتاد که قبلا با هم مرور کرده‌ایم. در انقلاب یک وجه از حضور زن در عرصه اجتماعی مرهون آموزش عملی

۱. آغا بیگم نجم‌آبادی، انجمن مخدرات وطن را در سال ۱۳۲۹ تاسیس کرد. این انجمن که در زمینه تحریم اجناس روسی، تعلیم و تربیت زنان و برپایی یتیم‌خانه فعال بود نشریه‌ای زنانه با عنوان انجمن را نیز منتشر می‌کرد.

جریان‌های عمل‌کننده دهه ۵۰ بود. فرض کنید که از درون همین جامعه سنتی ایران یک صدیقه رضایی^۱، فاطمه امینی^۲، بهجت تیفتکچی^۳ و... درآمدند؛ طیف مادران، خواهران و همسران مجاهدین درآمدند که حرکتشان حتی برای نظام شبه پلیسی-امنیتی آن زمان غیرقابل مهار بود. در حسینیه ارشاد با آموزه‌های شریعتی نسل نو و تلقی‌های نو از زیست و زندگی آمد که خیلی مهم بود. مثلاً زوجی، حسن و محبوبه‌ای در حسینیه ارشاد وصلت کنند، از حسینیه با اتوبوس به خانه‌شان بروند و در خانه‌شان هم زیلویی برای پهن کردن نباشد، دو سه سال هم بعد از ازدواج‌شان هر دو در درگیری شهید بشوند، اینها در جامعه ایران اتفاقات خودبه‌خودی‌ای نبود.

خیلی مهم بود که در جامعه‌ای که رژیم شاه سعی می‌کرد در کیف خانم‌ها و دختران ریمل، پن‌کیک و کرم پودر انباشته کند، نسلی آمد که در کیفش نارنجک و زیربانش سیانور بود. اتفاق خیلی مهمی بود. این توصیف یک توصیف نوستالژیک نیست، یک توصیف واقعی است. بلاخره در کنار آموزشکده بزرگی که در اختیار رژیم شاه بود، شبکه تلویزیونی، پرده سینما، کاخ جوانان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، روزنامه کیهان و اطلاعات، مجله زن روز، اطلاعات بانوان^۴، انجمن دوشیزگان و بانوان (در خیابان بهار که هر هفته آنجا شو برگزار می‌شد) و ... نیروهای

۱. صدیقه رضایی. (۱۳۵۴-۱۳۳۵). از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود. او که در فرار اشرف دهقانی از زندان مشارکت داشت در سال ۵۳ در پی تلاش ساواک برای دستگیری‌اش زندگی مخفی را شروع کرد. او که خواهر شهیدان رضایی بود در دی ماه سال ۱۳۵۴ برسر یک قرار تشکیلاتی دستگیر می‌شود و با خوردن قرص سیانور به زندگی خود پایان می‌دهد.

۲. فاطمه امینی. (۱۳۵۴-۱۳۳۰)، از اعضای سازمان مجاهدین خلق و آموزگار بود که از سال ۱۳۵۳ زندگی مخفی را آغاز کرد. او اولین زن از سازمان مجاهدین است که در زیر شکنجه جان سپرد.

۳. بهجت تیفتکچی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود که شغل آموزگاری داشت. او در عملیات‌های مسلحانه شرکت می‌جست و سرانجام طی یک درگیری با ماموران ساواک با خوردن قرص سیانور جان خود را از دست داد.

۴. مجله اطلاعات بانوان. یکی از مجلات زیر مجموعه موسسه اطلاعات بود که از سال ۲۳۳۶ به صورت هفتگی در تهران منتشر می‌شد. مدیرمسئول و سردبیر این مجله تا اواخر دهه ۴۰ قدسی امیرارجمند بود. سردبیری این نشریه از دهه ۴۰ تا سال ۵۷ بر عهده پری‌اباصلتی بود. انجمن دوشیزگان و بانوان نیز مجموعه‌ای فرهنگی هنری زیر نظر همین مجله بوده است.

دیگر بدون حداقل امکانات نسل ایجاد کردند. آن نسل ایفای نقش کرد و در دهه ۵۰ نسل تماشایی و سیاه‌لشگر نبود. گفتیم که زن به عرصه آمد. اشاره می‌شود که در تشکیلات انقلاب یک تشکیلات لجستیک و اسپانسر زنانه هم شکل گرفت. این همه از دستاوردهای دهه ۴۰ و ۵۰ و حضور زن در انقلاب ۵۷ بود.

دستاوردهای سیاسی

اینها دستاوردهای اجتماعی بود اکنون به دستاوردهای سیاسی می‌رسیم.

فروپاشی پایگاه منطقه‌ای امپریالیسم

دستاورد بزرگی که جنبه منطقه‌ای و بین‌المللی داشت، فروپاشی پایگاه منطقه‌ای امپریالیسم در ایران بود. از سال ۱۳۳۲ ایران پایگاه آمریکا در منطقه بود. پیمان‌های نظامی «بغداد» و بعد «ستتو»^۱ شکل گرفت که ایران هم در آن‌ها بود. بعد در چارچوب شعار دورانی نیکسون-کیسینجر که از نظریه «بگذار دیگران به جای ما بجنگند» در جزیره گوام درآمده بود، [ایده] «پاسدار منطقه» درآمد. [در ذیل ایده] پاسدار منطقه، حفاظت از منطقه خودمان را به رژیم شاه سپردند و دیگر ایران کریدور سیاسی شد و همه رفت و آمدهای سیاسی از آمریکا به ایران شیفت پیدا کرد. [ایران] کریدور تسلیحاتی هم شد و شاهد بودیم که در سرکوب ظفار مشارکت کرد، به ویتنام گردان مهندسی فرستاد، در جنگ سال‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی هند و پاکستان، ارتش شاه به نفع مرتجعین پاکستانی وارد شد، در جنگ شاخ آفریقا بین چپ‌ها و رژیم عقب‌افتاده سومالی به نفع سومالی وارد جنگ شد؛ البته طبیعتاً آن موقع بیشتر اینها پنهان بود. همه این اتفاقات در حد فاصل سالهای ۳۲ تا ۵۷ و به‌خصوص ۵۲ تا ۵۷ رخ داد. این اتفاق مهمی بود که پایگاه اصلی امپریالیسم در منطقه ما فروریخت.

دانش عام سیاسی

دستاورد سیاسی دیگر دانش عام سیاسی بود. عنوان شد مردم ایران کتاب‌خوان و

۱. پیمان نظامی بغداد مشتمل بر همکاری پاکستان، ایران، عراق، ترکیه و انگلستان و موافقت آمریکا بود. این پیمان در سال ۱۹۵۷ و به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ بلوک شرق تشکیل شد. در سال ۱۹۵۸ عراق از این پیمان خارج شد و نام آن به ستتو (Centeran Treaty Organization) تغییر پیدا کرد.

روزنامه خوان شدند. از پاییز ۵۷- قبل از اینکه روزنامه‌ها در ۱۴ آبان تعطیل شوند- کیهان و اطلاعات گاهی اوقات به چاپ دوم و گاهی چاپ سوم می‌رسیدند. در پیاده‌روها روزنامه‌خوانی صورت می‌گرفت، خرید کتاب خیلی جدی بود و مردم شب‌ها بی‌بی‌سی گوش می‌دادند. خبرنامه‌های محلی و دانشگاهی و خبرنامه‌های شهرستان‌ها [دست به دست می‌شد] و شبکه توزیع خبرنامه جدی بود. خبر، روزنامه و کتاب که از درونش آگاهی، توان تحلیل و توان ارایه نکته‌تحلیلی بیرون می‌آمد، به‌طور جدی بالارفت. با توجه به اینکه جامعه ایران هم آرام‌آرام حافظه تاریخی پیدا کرده بود و [می‌دانست] از مشروطه به این طرف در جامعه ایران چه خبر بوده، دانش سیاسی جامعه به‌طور جدی نسبت به سال قبل از ۵۶ بالا رفت.

بازخیز نیروها

دستاورد بعدی بازخیز نیروهایی بود که به هر ترتیب با انسداد بعد از جنبش مسلحانه مواجه شدند و امکان بروز و ظهور نداشتند و نمی‌خواستند و نمی‌توانستند اسلحه هم به دست بگیرند. از سال ۵۶ نهضت آزادی و جبهه ملی توانستند بازپدیدار شوند. نیروهایی که خواهان مبارزه دموکراتیک کم‌هزینه‌تر بودند، برای خودشان مجرای تشکیلاتی پیدا کردند، جمعیت دفاع از آزادی حقوق بشر به‌وجود آمد و ... در کنار رادیکال‌های دهه ۵۰، از سال ۵۶ برای بروز و ظهور نیروهای معتدل، لیبرال یا بین سوسیال و لیبرال، امکان پیدا شد.

هر نخله یک مجرا

دستاورد سیاسی دیگر این بود که از ۵۷ تا ۵۹- دیگر از ۵۹ تا آستان و بهار سال ۶۰ فضا تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شد- هر نخله‌ای برای خودش یک مجرای سیاسی پیدا کرد. همانطور که در عرصه اندیشه هرکسی می‌توانست اندیشه خودش را متصاعد و متبادر کند و تراوش دهد، در حوزه سیاسی هم هرکس ارگان و تریبون خودش را داشت؛ [البته] توان بعضی کمتر بود. مثلاً آن موقع جریانی بود [به نام] «جنبش» که آن را آقای [علی‌اصغر] حاج‌سید جوادی اداره می‌کرد. یک خانه دو طبقه قدیمی نزدیک میدان انقلاب در خیابان نصرت داشتند و جلسات هفتگی برگزار می‌شد. مثلاً یک

کلاس امپریالیسم‌شناسی در آنجا تشکیل داده بودند که مدرس آن کلاس آقای حسین کلانی^۱، فوتبالیست دهه ۴۰ و ۵۰ بود. داشت اتفاقات خوبی رخ می‌داد. هرکس در حد توان خودش جنبش منزلی داشت، بزرگتر از آن هم جنبش مسلمانان مبارز بود که انجمن دوشیزگان و بانوان سابق را در خیابان بهار (که الان آموزشگاه شرکت گاز است) گرفته بود و در حد توان خودش مراسم برگزار می‌کرد و ۵۰۰-۶۰۰ نفر را می‌آورد. نیروهایی مثل مجاهدین هم می‌توانستند در دانشگاه تهران ۱۰۰ هزار نفر را بیاورند و در رشت ۲۰۰ هزار نفر را سامان بدهند. هرکس در حد توان تشکیلاتی خود این امکان را پیدا کرد که تریون‌های سیاسی خودش را برپا کند. مثلاً کلاس‌های تبیین جهان، حدود ۳۰-۲۰ جلسه جمعه شب‌ها در سالن بزرگ ورزش دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد که حدوداً کف و سکوهاى آن ۱۰ هزار نفر را فشرده در خودش جای می‌داد. آنجا مسعودرجوی تبیین جهان می‌گفت و از آن [جلسات] جزوه‌های تبیین جهان بیرون می‌آمد. یا مثلاً «[مهدی] ابریشم‌چی» در دانشگاه تربیت معلم ضربه ۵۴ را تبیین می‌کرد، یا موسی خیابانی^۲ شش شب در ماه رمضان فلسفه شعائر می‌گفت. در حزب جمهوری، بادامچیان کلاس می‌گذاشت، آقای میرحسین موسوی کلاس می‌گذاشت و ... همه برای خودشان امکانی داشتند. اتفاق مهمی بود؛ هر نحله‌ای یک معجزا و یک تریون داشت. در تشکیلات هم خواهیم دید که هرکس در حد توان تشکیلاتی خودش، سازو کار تشکیلاتی هم داشت^۳.

۱. حسین کلانی، ۱۳۲۳، فوتبالیست تیم ملی ایران و تیم پرسپولیس بود. او مدت کوتاهی پس از انقلاب مدیر هیات فوتبال تهران بود و در فعالیت‌های آموزشی و مبارزاتی دستی داشت اما پس سال ۶۰ به شغل مهندسی عمران خود بازگشت.

۲. موسی نصیر اوغلو، معروف به خیابانی، ۱۳۲۲-۱۳۶۰، از اعضای اولیه و کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق بود که در بهمن ماه سال ۶۰ طی یک درگیری مسلحانه کشته شد. او در رمضان سال ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران در ارتباط با فلسفه شعائر اسلامی سخنرانی داشت.

۳. در مجموعه اسلایدهای کلاس یک تیترا با عنوان «شعار واحد» هم وجود دارد که در ارائه به آن اشاره نشده است.

دستاوردهای تشکیلاتی

اینها دستاوردهای سیاسی بود، می‌رویم سر دستاورد[های] تشکیلاتی.

کپه‌های روبه تکثیر

یکی از مهمترین دستاوردهای تشکیلاتی دوران اوج انقلاب کپه‌های روبه تکثیر بود. [کپه‌ها] چندوجهه بودند، هم مطالعاتی، هم محل‌گردان، هم لجستیک و هم عمل‌کننده بودند. در تهران و شهرستان‌ها، در محل، در دانشگاه و در مسجد متعدد از این کپه‌ها شکل می‌گرفت. اگر این کپه‌ها نبودند موتور انقلاب نمی‌توانست روشن شود.

تربیت عام تشکیلاتی قابل عمیق و استمرار

اما شاید بشود گفت مهمترین دستاورد تشکیلاتی جامعه ایران تربیت عام تشکیلاتی بود که در حدفاصل اواخر سال ۵۶ تا اواخر سال ۵۷ شکل گرفت. استفاده از وقت مهم شد. یعنی [برای] یک انسان ایرانی چه خانه‌دار، چه کارمند و چه کاسب یا دانشجو، در هر سطحی، تکنیک استفاده از وقت باب شد. امکان پر کردن کیفی وقت هم به‌طور جدی به‌وجود آمده بود؛ مساجد فعال بودند، روزنامه‌ها جدی‌تر شده بودند، در دانشگاه مراسم برگزار می‌شد، فیلم‌های اجتماعی-سیاسی روز جدی‌تر شده بود و امکان پر کردن کیفی وقت خیلی بیشتر از گذشته شده بود. مردم تربیت تشکیلاتی پیدا کرده بودند. حتی [مردم] لایه‌هایی از کار مخفی را متناسب با دوران انقلاب یاد گرفته بودند. بخشی کارتوزیع می‌کردند، بخشی در محل در کار سامان‌دادن نفت و توزیع مایحتاج فعال بودند و... داشت اتفاقات مهمی رخ می‌داد. یعنی مردم جامعه ایران که وقت برایشان باز و حجره‌ای و کالای پُریاب بود، آن‌کادر شدند. مثلاً فرض کنید خواب پیش از ظهر، قیلوله و پس‌لوله باب بود، یا از ساعت ۶ و ۷-ایوان و پشت‌بام آب و جارو می‌شد و ۵-۴ ساعت به شب‌نشینی خانواده با مفهوم خود می‌گذشت. اما در این دوران همه آرام آرام آن‌کادر شدند. قبلاً عنوان شد که یک ربع به هشت بی‌بی‌سی و جام جهان‌نما را گوش می‌دادند، قبلش روزنامه بود، بعدش تظاهرات بود، بعد الله‌اکبر گفتن پشت‌بام بود. وقت مردم کاملاً با شیوه‌ی کندویی ۲۴

ساعت کیفی پر می‌شد و به مبارزه، مطالعه، بحث و فحص [می‌گذشت]. اتفاقات مهمی بود. جامعه ایران آرام آرام می‌رفت که [به‌طور] غیرحزبی تربیت تشکیلاتی بشود. یک وقت هست که مثلا حزب توده با همه ید بیضا و یال و کوپالش از دهه ۲۰ تا سال ۳۲ می‌آید و [با شیوه‌های] مختلف تشکیلاتی و با بخشنامه و اوتوریت تشکیلاتی نسلی را به لحاظ تشکیلاتی تربیت می‌کند. ولی در انقلاب نه سازمانی محور بود و نه حزبی، این تربیت تشکیلاتی آرام‌آرام، طبیعی و بدون رهبری شکل می‌گرفت که خیلی اتفاق مهمی بود.

سازماندهی خودانگیخته

سازماندهی‌های خودانگیخته‌ای [نیز] در دوران انقلاب به‌وجود آمد که قبلا اشاره شد.

لجستیک زنانه

[یکی دیگر] از دستاوردهای تشکیلاتی، نهادهای لجستیک زنانه بود که می‌شود گفت از مهر ۵۷ به‌طور جدی شکل گرفتند. در محلات و مساجد خانه‌هایی بودند که کار کمک‌های اولیه را انجام می‌دادند. در حسینیه ارشاد کلاس‌های کمک‌های اولیه برگزار بود که بیشتر خانم‌ها شرکت می‌کردند. خیلی اتفاق‌های مهمی بود. همه [دست‌آوردهای] انقلاب سرنگونی این و آن نیست؛ مهم بود که در نیمه دوم سال ۵۷، در هر محله یا کوچه دو سه خانم بودند که می‌توانستند تزریق آمپول دهند یا جلوی خون‌ریزی را بگیرند. مثلا قبلا در محله‌ای که ما زندگی می‌کردیم، در منطقه بزرگی، خدیجه خانمی بود که او فقط بلد بود آمپول بزند، سواد هم نداشت. هفت هزار می‌گرفت و می‌آمد خانه و آمپول را بازجویی و چکشی می‌زد. اما کس دیگری جز این خدیجه خانم نبود. اما در دوران انقلاب یک دخترخانم ۱۸-۱۷ ساله یا یک خانم خانه‌دار ارتق و فتق محل را پیدا کرده بودند. حتما فیلم‌هایش را دیده‌اید که مثلا در دوران درگیری در خانه‌ها ملحفه و پنبه سازمان‌دهی شده بود. یک سازمان‌دهی زنانه لجستیکی و اسپانسر طبیعی به‌وجود آمده بود.

اجتهاد میدانی

به لحاظ تشکیلاتی، وجه دیگر اجتهاد میدانی بود. انقلاب ایران اصلا [اینطور نبود

که] مثلاً مثل انقلاب شوروی یک رهبر سانتر مثل لنین و یک حزب کمونیست داشته باشد و یا مثل چین و کوبا رهبری‌اش تا کوچه پس‌کوچه‌ها هم برود. کوچه پس‌کوچه‌ها دست مردم بود و مستقل از رهبری آقای خمینی و رهبری کل جامعه ایران [عمل می‌کرد]. کوچه پس‌کوچه‌ها و میدان‌ها و سازمان‌دهی‌ها دست خود مردم بود و اجتهاد هم اجتهاد میدانی بود. شعار میدانی، سازمان‌دهی میدانی، جنگ و گریز میدانی، اتفاق‌های مهمی بود.

مسجد پایگاه

ویژگی یا دستاورد دیگر این بود که مسجد پایگاه شد. مسجد دیگر صرفاً محل نذر و احکام نبود بلکه محل رتق و فتق، سازمان‌دهی و دست‌ورگیری بود. در هر محل، مسجد واقعا تبدیل به یک نهاد مدنی شده بود و امکان استفاده مدنی از مسجد در ۵۶ و ۵۷ پیدا شد.

کتابفروشی سیار

وجه دیگر تشکیلاتی هم کتابفروشی‌های سیار بودند. متعدد جوان ساک به‌دست می‌دیدید که در جنگ و گریز هم کتاب‌ها را در ساک می‌ریختند و از دست گارد و پلیس فرار می‌کردند. در سالهای ۵۷-۵۶ بخشی از جامعه شهری، به‌خصوص تهران در اختیار کتابفروشی‌های سیار بود. جلوی دانشگاه تهران به طول ۳۰۰-۱۲۰۰ متر بساط کتابفروشی بود. متجاوز از ۵۰۰ بساط کتابفروشی در دو طرف خیابان انقلاب از حدفاصل میدان انقلاب تا سر چهارراه پهلوی (چهارراه ولی عصر کنونی) می‌دیدید. آرام آرام بلوار کشاورز و میدان امام حسین همینطور شدند. یعنی یک تشکیلات خودانگیخته طبیعی [به وجود آمد].

هر نخله، یک منزل

در کنار همه این [دستاوردها] که همگی اجتماعی و قابلاستنباط و استنتاج از درون جامعه بودند، به لحاظ تشکیلاتی در ۵۸ هم [دستاورد وجود داشت]. از ۵۷ تا نیمه ۵۹، همه نیروها برای خودشان ستاد و دفتر خاص خودشان را داشتند؛ فدایی‌ها، حزب توده و مجاهدین و... [مجاهدین] ستاد میدان ولی عصر که الان وزارت بازرگانی

است را داشتند. آنجا رفت و آمد و آموزش بود و رهبری‌شان هم آنجا اسکان داشت. بعد به آنجا که حمله شد، آمدند خیابان انزلی، در خیابان طالقانی پشت سینما پارامونت ستاد داشتند. جریان‌های دانشجویی هم ستاد داشتند. یعنی هر نحله‌ای مجرا، تریبون و ارگان [خودش را داشت] و اینکه هر نحله‌ای برای خودش منزل‌گاهی داشت، از دستاوردهای تشیکلاتی ۵۷ و ۵۸ بود^۱.

۱. در مجموعه اسلایدهای کلاس یک تیتراژ با عنوان «بداعت دانشگاه» هم وجود دارد که در ارائه به آن اشاره نشده است.

کاستی‌ها - ناکامی‌ها

به کاستی‌ها و ناکامی‌ها می‌رسیم. بخشی از این کاستی‌ها و ناکامی‌ها وجوه کلان دارد که ان‌شالله [آنها را در قسمت جمع‌بندی کلان] دنبال خواهیم کرد.

آینده‌سازی مبتنی بر پاک‌خواهی / آرمان و خیال

مشخص‌ترین کاستی انقلاب ۵۷ یک آینده‌سازی مبتنی بر آرمان و خیال بود. مجموعه رهبری انقلاب ۵۷ می‌خواستند که شاه برود و با ادبیات آن موقع کسی پاک و پاکیزه و با حساب و کتاب روشن سرکار بیاید. یک پاک‌خواهی در کنار آرمان‌خواهی و خیال بود. خیال این بود که جامعه ایران با نفت می‌گردد. خیال این بود که امکان از کسر مالیات وجود دارد. خیال این بود که بلافاصله بعد از اینکه شاه برود، یک نظام آموزشی پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی کاملاً شسته و رفته و متناسب با نیازهای امروزین جامعه ایران مستقر می‌شود. خیال این بود که اختلاس و رشوه با نصیحت و با فضای انقلاب از نظام اداری‌ای که سابقه یک بیماری چند قرنی دارد، رخت برمی‌بندد. از گروه‌های تشکیلاتی چپ بگیریم تا آخوندهای سنتی، عموماً کمتر افراد تیزبین تشکیلاتی داشتند و [گروه‌هایی که] می‌خواستند فرصت برای گسترش تشکیلاتشان فراهم کنند، خیلی قلیل بودند. ولی عموماً رهبری و نیروها آینده‌ای را مبتنی بر پاک‌خواهی و آرمان ترسیم می‌کردند اما نه هندسه‌ای بود و نه پلات‌فورم و سازه‌ای؛ چیزی وجود نداشت.

نظام ناشناسی

وجه دیگر نظام‌ناشناسی بود؛ یعنی کسی نظام اجتماعی و نظام اداری و تشکیلاتی جامعه را ایران که دست رژیم شاه بود، نمی‌شناخت. آن نیروهایی که ضریب هوشی بالایی داشتند، از دهه ۴۰ در زندان بودند. نیروهای رهبری سالهای ۵۶ و ۵۷ انقلاب هم تلقی عینی‌ای از نظام‌های مستقر جامعه ایران نداشتند. اصلاً تلقی جدی‌ای از نظام آموزشی، نظام بازار آزاد، نظام بانکی، نظام ارتش و نظام تشکیلاتی وجود نداشت.

نظام ناشناسی یکی دیگر از کاستی‌های رهبری کل انقلاب ۵۷-۵۶ بود.

فرودرستی اقتصاد

وجه دیگر فرودرستی اقتصاد بود. مثلا در انقلاب کوبا و چین یک رگه جدی طبقاتی وجود داشت؛ از اول بنا بود که در آنجا زمین تقسیم شود و انقلاب مبتنی بر توده دهقانی بود. یا مثلا در شوروی، انقلاب مبتنی بر توده کارگر شهری و توده دهقانی آگاه روستایی بود. اما درست بر خلاف [آنها] اینجا اصلا چنین خبرهایی نبود. مجموعه رهبری، اقتصاد را فرودرست تلقی می‌کردند. تلقی این بود که ایران نفت دارد، منابع دارد و در بالا و در پایین آب دارد. آن موقع چنین تحلیل‌هایی زیاد می‌شد که [وقتی] شاه‌کلید به دست جریان بدیل بعد از انقلاب [برسد، مسائل] دفعتا، آرام‌آرام و خود به خود حل می‌شود. لذا اقتصاد فرودرست بود.

فروکاهی اقتصاد

بدتر از فرودرستی اقتصاد، فروکاهی اقتصاد بود. جلوتر که برویم مشخص‌تر می‌شود که انقلاب ایران شعار طبقاتی نداشت، اما بلافاصله بعد از ۵۸ یک فاز طبقاتی به وجود آمد. مثلا مجاهدین شعار «جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی» را دادند، فداییان شعار «استقلال، کار، مسکن، آزادی» را دادند، حزب توده شعار «تقلیل ۴۸ ساعت کار در هفته» را داد، جنبش مسلمانان مبارز زیر شعار «جامعه بی‌طبقه توحیدی» آمد، روزنامه جمهوری اسلامی که دست آقای میرحسین موسوی بود، شعار چپ طبقاتی می‌داد. برخلاف سایر حرکت‌های رادیکال انقلابی که اصلا اقتصاد از ابتدای طراحی یک عنصر [آنها] بود، در ایران بعد از انقلاب تازه شعار طبقاتی باب شد. اقتصاد فروکاهنده شده بود و فروکاهی اقتصاد بدتر از فرودرستی آن بود.

آقای خمینی در بهار ۱۳۵۸ در قم یک سخنرانی کرد و گفت: مگر مردم ایران برای نان و خربزه انقلاب کرده‌اند؟ بله، برای نان و خربزه انقلاب نکردند، ولی نان و خربزه یک واقعیت سر سفره بود. همچنان که در دوران اصلاحات به نان و خربزه بها داده نشد، در دوران انقلاب هم به نان و خربزه بها داده نشد. اقتصاد فرودرست بود و تلقی هم آن موقع این بود که اقتصاد را اصلا مارکسیست‌ها علم کرده‌اند و بحث طبقاتی و

بحث برابری فقط بحث مارکسیت‌هاست. اما اصلا این‌طور نبود؛ مستقل از اینکه بشر اصلا کجای جهان باشد و چه مذهبی و اندیشه‌ای داشته باشد، برابری‌خواهی و [خواست] یک معیشت حداقلی شرافت‌مندانه در نهاد بشری هست. اما [در انقلاب] اقتصاد فرودست بود و فروکاسته شده بود.

سادگی چشم‌انداز

چشم‌اندازها خیلی ساده بود. چشم‌انداز اقتصادی روحانیت معیشتی بود. چشم‌اندازهای دولت موقت هم می‌شود گفت یک چشم‌انداز عاطفی - اداری بود. اینکه دولت موقت تصویب کرد که هر روز درآمد نفت را به یکی از مناطق محروم بدهند، در حقیقت یک تخصیص خیلی ساده دانشجویی است. باید ساز و کاری فراهم می‌شد که بتوان از درآمد نفت استراتژیک‌تر استفاده کرد. اما چشم‌اندازها، چشم‌اندازهای ساده‌ای بودند. حداکثر در دولت موقت، جهاد سازندگی به وجود آمد که [متشکل از] یک نیرو از اعضای دولت موقت بود و این [ایده که] پول نفت را یک روز به کردستان، یک روز به سیستان و یک روز به مناطق محروم خراسان بدهند، [نشان می‌دهد که] چشم‌اندازها خیلی ساده بود. نه فقط چشم‌انداز روحانیت بلکه چشم‌انداز روشنفکران درون انقلاب هم در حد خودشان و با توجه به پیچیدگی‌های جهان آن روز، چشم‌انداز ساده‌ای بود.

غیبت برنامه

برنامه هم غایب بود. قبلا با هم مرور کردیم که تعدادی از بچه‌های انجمن اسلامی در سال ۴۱ پیش آقای خمینی رفتند و به او گفتند حالا که شما با رژیم شاه به سرفصل آنتاگونیسم رسیده‌ای، برنامه‌ات چیست؟ آقای خمینی به صندوق‌خانه‌ای اشاره کرده بود و گفته بود که برنامه اینجاست. بچه‌ها پرسیده بودند چه برنامه‌ای؟ می‌گوید: قرآن در این صندوقچه است، قرآن برنامه است. پاییز سال ۵۷ هم آقای خمینی با یک خبرنگار هلندی مصاحبه‌ای دارد. آن خبرنگار اصرار می‌کند که برنامه‌تان چیست؟ آقای خمینی هم می‌گوید که برنامه داریم. خبرنگار می‌گوید: خوب برنامه‌تان چیست؟ بگویید! آقای خمینی می‌گوید: برنامه ما اسلام است. خبرنگار می‌پرسد: یعنی چه، مثلا

چه کار می خواهید بکنید؟ آقای خمینی می گوید: برنامه در قرآن است. باز که خبرنگار اصرار می کند، آقای خمینی می گوید که برنامه در قرآن هست، ولی شما نمی فهمید. مشابه همان سال ۴۲-۳۹ که به سر فصل آنتاگونیزم می رسد اما برنامه ای در کار نیست، اینجا هم باز اینکه برنامه ای در کار نیست، تکرار می شود. اینکه پاسخ سال ۴۱ به بچه های انجمن اسلامی، به رغم گذشت ۱۶ سال، در سال ۵۷ به خبرنگار هلندی تکرار می شود. این [غیبت برنامه] زمانی است که سرفصل انقلاب است و جامعه ایران، رهبری کل و آقای خمینی روی «شاه باید برود» و سلطنت فرو بیاشد، ایستاده اند*.

فقدان دیپلماسی جهانی - منطقه ای

در کنار غیبت برنامه اقتصادی-اجتماعی، دیپلماسی منطقه ای-بین المللی هم غایب بود. یعنی معلوم نبود که بالاخره با شیخ نشین ها، با پاکستان، با همسایه بالایی که شوروی است و... چه برخوردی می خواهیم بکنیم. برای این مساله که که تنش و التهاب با عراق بر سر اروندرود یا به قول آنها شط العرب از سال ۵۴ برقرار است؛ چه راه حلی داریم؟ اساسا برای دیپلماسی هم راه حل وجود نداشت. به قول بچه ها سال ۵۸ رادیو را که باز می کردی، رگبار دستشان گرفته بودند و از پاکستان تا شوروی را رگبار می بستند. اصلا آن موقع معلوم نبود با چه همسایه ای می خواهیم پیوند بخوریم، پایگاه منطقه ای مان چیست، دیپلماسی بین المللی مان [چیست]. غیر از شعار و درافتادن با امپریالیست ها، دیپلماسی ویژه ای وجود نداشت.

تلقی «توده ی صحنه پرکن»

کاستی دیگر، تلقی از توده به عنوان صحنه پرکن بود. [توده] بیاید صحنه را پر کند. پرکردن صحنه دو منظوره است؛ هم رژیم شاه را با استیصال مواجه می کند و هم افکار عمومی جهان را مجاب می سازد که این توده ای که در صحنه اند، [مثل این است که] رفراندوم در ایران انجام می شود.

انقلاب سرعتی

کاستی دیگر [این بود که انقلاب]، انقلابی سرعتی بود؛ یعنی انقلاب ایران یک انقلاب دو صدمتر بود. یک وقت هست که در ویتنام است یک دفاع ۱۰هزار روزه و

ماراتن [رخ می‌دهد] یا انقلاب چین و آزادی هند مارتن است، حتی پیود انقلاب نیکاراگوئه ۱۰ سال طول می‌کشد. ولی اینجا انقلاب، انقلاب سرعتی است. هیچ‌کس سال ۵۶ فکر نمی‌کرد در رژیم شاه که به‌طور نسبی جزیره ثباتی داشت، یک‌دفعه از دی ماه سلسله اتفاقات سرعتی رخ بدهد و ۱۳ ماه دیگر این رژیم سر کار نباشد و سلطنت تاریخی هم فرو ریخته باشد. هیچ‌کس چنین پیش‌بینی‌ای نمی‌کرد و هیچ نیرویی هم چنین انتظاری نداشت، حتی نیروهای درون زندان، تازه بعد از ۱۷ شهریور احساس کردند که حرکت بیرون نسبتاً جدی است. انقلاب، انقلاب سرعتی بود.

برخورد اداری پس از فروپاشی

برخورد مجموعه جریان هدایت‌کننده انقلاب، به‌خصوص دولت موقت، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب با جامعه ایران، برخورد اداری بود. مثلاً مهندس بازرگان دو روز بعد از انقلاب در تلویزیون یک سخنرانی عمومی کرد که بالاخره رژیم شاه رفته، مردم به اداره‌ها، مدارس و دانشگاه برگردند و هرکس کار خود را بکند. خوب اگر قرار بود هرکس کار خودش را بکند، چه احتیاجی به انقلاب بود؟ انقلاب مگر پروسس نیست؟ انقلاب مگر یک پروژه گسترده نیست که متعدد پروژه‌های کوچک در آن است؟ اگر بنا بود مردم سر کار خودشان بروند، زن برود خانه‌داری کند، دانشجو برود درسش را بخواند و ... نیاز به انقلاب نبود؛ آنها هم همان‌طوری داشتند جامعه را اداره می‌کردند. برخورد اداره‌کنندگان بروکرات و تکنوکرات جامعه ایران در سال ۵۷، برخورد اداری بعد از فروپاشی بود.

برنامه‌ای برای هدایت، مدیریت و مهار التهاب انقلابی وجود نداشت. مردم که نمی‌توانند هرروز بیایند تظاهرات کنند، هر شب بیایند مسجد پای وعظ این آخوند و آن روشنفکر بلکه این ظرفیت مثل همه کشورها باید به واقعیات تزریق شود. در چین، مائو این درایت را داشت که بلافاصله بعد از انقلاب از آموزش شروع کرد. جامعه چین یک جامعه فاسدِ عقب‌مانده [و آلوده به] اختلاس، رشوه، اعتیاد و... بود. آنها از آموزش شروع کردند. الفبای چینی مثل الفبای ژاپنی‌ها خیلی پرتعداد است، حدود هزار حرف دارد، گفتند هرکس صد حرف از الفبا بلد است، به زیر ۱۰۰ تا یاد بدهد.

طبقه‌بندی کردند و حرکت خودانگیخته‌ای راه افتاد و بدون نهضت سوادآموزی، بدون «قرائتی» و بدون سازوکار بروکراتیکِ آخوندی، جامعه چین آرام‌آرام سیر سواد را پیش گرفت. این سیر تا آنجا پیش رفت که تا دهه ۸۰ در چین - [یعنی] وقتی که دیگر انقلاب پشت سر گذاشته شده بود و لیبرال‌ها سرکار آمده بودند، مائو هم زودده شده بود و گروه چهارنفره هم دادگاهی شده بودند- نهاد آموزش [هنوز] حفظ شده بود. تلویزیون چین از طریق آموزش حسابداری ۴۰ هزار نفر حسابدار را در نظام اداری چین استخدام کرد. ظاهر این اتفاق ساده است اما یک پیشینه آموزشی دارد. اما اینجا [در ایران بعد از انقلاب] اصلاً چنین اتفاقی رخ نداد و آموزشی نبود.

نادیده گرفتن استعداد تشکیلاتی جامعه

وجه مهمتر [این بود که] استعداد تشکیلاتی جامعه ایران بعد از انقلاب نادیده گرفته شد. پتانسیلی بود که جامعه ایران را تکان می‌داد. مرحوم محمد تقی شریعتی بعد از انقلاب، همان اردیبهشت ۵۸، حرفی کیفی زد اما کسی خیلی آن را درک نکرد. گفت نفوذ کلام و محبوبیت آقای خمینی از نفوذ کلام و محبوبیت پیامبر در صدر اسلام بیشتر است و اگر آقای خمینی یک اشاره کند، مردم ایران کوه البرز را می‌کنند و می‌آورند روی شاه‌عبدالعظیم می‌گذارند. تمثیل جدی‌ای بود که هم پذیرش آقای خمینی را که یک رهبر سمپاتیک بود و هم پیوند مردم با او و هم ظرفیت‌دار شدن مردم را [می‌رساند]. فرض کنید خانم خانه‌داری صبح پا می‌شد سماورش را راه می‌انداخت و به کلاس کمک‌های اولیه می‌رفت، بعد می‌آمد خانه و آبگوشش را بار می‌گذاشت و به کلاس‌های حسینیه و مسجد قبا می‌رفت و این ور و آن ور پای بحث روشنفکران یا آخوندهای روشن [می‌نشست]، بعد از ظهری که قبلاً می‌خواستید را تدارک محلی می‌دید و شب هم به مسجد می‌رفت و یا پای بی‌بی‌سی می‌نشست، یا بالای پشت‌بام می‌رفت و در تظاهرات فعال بود و برای خودش سازمان‌ده شده بود. بعد از فروپاشی رژیم شاه و سلطنت [برای] او باید چه کار کرد؟ باید دوباره او را سراغ لالا پیش‌پیش و سراغ بافتنی فرستاد؟ نمی‌گوییم این کارها بد است، اما جزیی از کار است. تلقی‌های [آن‌زمان] ظرفیت استعداد تشکیلاتی جامعه را نادیده گرفت.

آن دورانی که آقای مهندس سحابی سازمان برنامه بودند، می‌گفتند در دو سه ماه اولی که در سازمان برنامه بودم، حدود ۱۵۰ جزوه از طرف همین کارشناسان سازمان برنامه به دفتر من آمد که از آنها ۱۵۰ ایده، طرح مالی و اقتصادی و... [می‌شد بیرون آورد]. درست است که بخشی از آنها در خدمت رژیم شاه بودند، اما آنها هم ظرفیتی داشتند. یک وقت در انقلاب شوروی موجی [راه افتاده] بود که باید اتاق بازرگانی را منحل کنیم و همه [اعضا] را هم اعدام کنیم، چون اینها پایگاه رژیم تزار بودند. ولی آنجا نبوغ لنین به کار آمد و گفت که درست است که کارکرد این‌ها [پایگاه تزار] بود ولی دولت انقلاب ما باید در سال ۸۷-۱۹۱۷ با جهان پیوند بخورد. ما مجاری ورود به جهان را نمی‌شناسیم، ولی باید از دانش اینها که مجاری را می‌شناسند برای ورود به جهان استفاده کنیم؛ چرا اعدامشان کنیم؟ چرا اتاق بازرگانی را ببندیم؟

ابلاغ به جای آموزش

[بعد از انقلاب] دانش‌آموز، دانشجو، خانه‌دار و ... ظرفیت تشکیلاتی جدی‌ای داشتند. شما اگر آن موقع در بازار تهران یا همین خیابان انقلاب راه می‌افتادید، بدون اغراق حدفاصل پیچ شمران تا میدان فردوسی ۱۵-۱۰ تابلو از انجمن توحیدی اصناف، انجمن توحیدی کفاش، انجمن توحیدی بزاز و ... بود. این همه، اعلام ظرفیت تشکیلاتی است. یک وقت معلمی یا گروهبانی می‌آید می‌ایستد و حضور غیاب می‌کند اما یک وقت هست که همه اعلام ظرفیت خودشان را برعهده می‌گیرند و اعلام موجودیت‌ها داوطلبانه است. ولی در انقلاب ۵۷، [بخصوص] بعد از ۵۸ استعدادها نادیده گرفته شد، با ظرفیت‌ها برخورد اداری شد و مجموعه پیش‌برندگان - اعم از نیروهای روشنفکری و روحانیت - به جای آموزش، ابلاغ پیشه کردند. یک وقت مصدقی پیدا می‌شود که می‌آید کل دهه ۲۰ را آموزش می‌دهد و آخر دهه ۲۰ ناشی از آن آموزش‌ها، نهضت ملی برپا می‌شود. هفت سال از ۱۳۲۳ تا مجلس چهاردهم وقت صرف می‌کند تا بی‌پی^۱ را افشا کند و ۱۶ سنت را توضیح می‌دهد، صندوق‌خانه‌های انگلیس را برملا می‌کند، از این آموزش‌های خرده‌ریز بلاخره بیرون کردن انگلستان و

^۱ British Petroleum

ملی کردن واقعی صنعت نفت به وجود می‌آید. اما یک وقت مثل [انقلاب ۵۷] همه [برخوردها] ابلاغ است. فلان روز در فلان جا جمع شوید، فلان روز این کار را بکنید، همه به جهادسازندگی بروند، همه عضو بسیج بشوند؛ نمی‌شود! این مردم در دوران انقلاب خودشان اهل ابداع بودند و مستقل از رهبری کل و نیروها در صحنه شعار درست می‌کردند و سازمان‌دهی می‌کردند. پس اینجا هم می‌توانند بخشی از سازمان‌دهی را پیش ببرند. نیاز به این نیست که از موضع بالا با آنها برخورد ابلاغی و بخشنامه‌ای بشود.

پخش غیرمسئولانه اختلاف

وجه آخر هم به نیروها و کاستی‌ها و ناکامی‌هایی [مربوط است] که بعداً در دهه ۶۰ بررسی می‌کنیم. نیروها غیرمسئولانه اختلافات دهه پنجاهی خودشان را در درون زندان و بیرون زندان مثل نقل و نبات در درون جامعه پخش کردند. مردم جامعه چه روستایی و چه شهری، زن خانه‌دار، دانشجو و دانش‌آموز که نهاد پاکی دارند، انتظار و انگیزه داشتند که مجموعه نیروهای ضدشاه از سنتی تا مدرن و مارکسیست‌های ملی - آن موقع فدایی‌ها در حوزه ملی تلقی می‌شدند - [هم‌دل باشند]. در کمپ مذهبی‌ها کار با یک هم‌دلی پیش رفت ولی اختلافات درون زندان‌ها، فاز جنبش مسلحانه و تصفیه‌های آن طرف و این طرف، مثل نقل و نبات از همان بهمن ۵۷ آرام‌آرام پخش شد، به عرصه [جامعه] ریخت و جامعه‌ای را به خودش مبتلا کرد تا به سرفصل خرداد ۶۰ رسید.

جمع بندی فراز انقلاب ۵۷

جمع بندی انقلاب ۵۷ را آغاز می کنیم. از گذشته یک چهارچوب نقد و بررسی طراحی شده بود که در شش فراز قبلی آن را تجربه کردیم، بنیم که انقلاب ۵۷ را چطور می شود با همان چارچوب ارزیابی کرد.

پیش نیازهای جمع بندی

قبل از اینکه به اصول جمع بندی برسیم، بنیم پیش نیازهای جمع بندی چیست. پیش نیاز اول شناخت پدیده، دوم توضیح پدیده و سوم تحلیل پدیده بود.

شناخت پدیده

شناخت پدیده به این مفهوم است که ماهیت آن مورد دقت قرار گیرد. بررسی شود که تمایزش به کدام سمت است، مسیرش چه بوده و فرجامش چه بوده است. سعی شد دهه ۵۰ و انقلاب ۵۷ با این عناصر و المانها موردشناسایی قرار گیرد.

توضیح پدیده، تحلیل پدیده

پیش نیاز بعدی توضیح پدیده بود که روایت شد و تا حد توان و سواد من تبیین شد و نهایتاً هم تحلیل پدیده. این پیش نیازهای جمع بندی بود.

اصول جمع بندی

مستقل از پیش نیازها، اصولی هم برای جمع بندی وجود دارد؛ چهار اصل برای جمع بندی فرازاها قایل شدیم:

مبنا و شرط را لحاظ کردن

اصل اول مبنا و شرط را لحاظ کردن است. یعنی اصالت قائل شدن برای درون پدیده و تحولات درونی آن و شرایط بیرون از آن را به عنوان شرط خارجی و تسهیل کننده برای بروز و ظهور ماهیت پدیده [در نظر گرفتن]. اصل اول، اصالت مبنا است که عنوان شد.

رو به جلو بودن، آینده ترسیم کردن

اصل دوم روبه جلو بودن جمع‌بندی است. به این مفهوم که اگر بخواهیم [وقایع تاریخی را] در یک برش تاریخی بگنجانیم و بعد در صندوق‌خانه و پستویس حبس شویم، چیزی عایدمان نمی‌شود. آن دوران یا فراز تاریخی باید معطوف به حال و آینده باشد و آینده را ترسیم کند.

معطوف به عمل بودن

آخرالامر این است که [جمع‌بندی باید] معطوف به عمل باشد. خروجی پراتیکی از آن دریابید و در مرحله تفسیر و توصیف جا خوش نکنند.

عناصر جمع‌بندی

بینیم که خود جمع‌بندی بعد از پیش‌نیاز و اصول چه عناصری دارد. سه عنصر قابل تعریف است، عنصر اول سعی هم‌زمانی و فهم دورانی است، عنصر دوم برگیری قاعده و عنصر سوم کاربست امروزی است.

فهم هم‌زمانی - فهم دورانی

سعی در هم‌زمانی و فهم دورانی به چه مفهوم است؟ باید شرایط دوران مورد بررسی مورد تحقیق را بشناسیم و خودمان را با آن شرایط هماهنگ کنیم. [باید] به فرهنگ و عرف قالب آن دوره بدل توجه شود. طبیعتاً فرهنگ و عرف قالب دوران تنباکو با نهضت ملی یکی نیست و نهضت ملی هم نمی‌تواند قابل‌قیاس با دورانی که در آن به سر می‌بریم، باشد. ظرفیت شرایط را درک کنیم، به این مفهوم است که حداکثر بروز و ظهوری که مثلاً خانم‌ها می‌توانستند در جنبش تنباکو داشته باشند [را درک کنیم]. [ظرفیت شرایط] این بود که با چادر و روبنده بیایند جلوی دربار تجمع کنند و با کامران‌میرزا درگیر شوند. این سقف پذیرش شرایط بود، این چپ‌روی است که بگوییم زنان چرا در آن مرحله جلوتر نیامدند. اساساً در همان مرحله هم بسیار بن‌بست‌شکنی صورت گرفت تا به مقابله با ولیعهد دوره رسیدند. [وقتی] زنان حرم ناصرالدین‌شاه قلیان شکستند و تنباکو مصرف نکردند، سقف شرایط دریده شد. درک ظرفیت شرایط و این که نیاز را زمانه بشناسی خیلی مهم است. فرض کنید نیاز جنبش

تباکو فقط لغو امتیاز بوده، بنا نبوده که شاه را سرنگون کنند و قجر را فروبیااندازند. [می‌بایست] نیاز زمانه مورد شناسایی قرار گیرد و فهم کشش نیروها و نهایتاً تنظیم انتظار لحاظ شود. مثلاً در دوران سال‌های ۷۵ به بعد توسط برخی از روشنفکران در جامعه ایران، ولوم انتظاری تنظیم شد و این ولوم را آنقدر بالا بردند که صدای گفتمان اصلاحات بر کل تاریخ طنین افکند. با این تحلیل که چون امام حسین با گفتمان امروزی هم‌خوانی ندارد، شورشی تلقی شد. یا فرض کنید نیروهای جنبش مسلحانه در دهه ۵۰ نیروهای احساسی عمل‌کننده‌ی اهل تیر و ترقه تلقی شدند. در حالی که این انتظار یا عناصر و المان‌هایی که عنوان شد، باید متناسب با دوران تنظیم شود. آن دست نیروی تحلیل‌کننده است. همه این‌ها شرط‌ها، بذل توجه به فرهنگ و عرف قالب، درک ظرفیت دوران، شناخت نیازهای دوران، فهم کشش نیروها و تنظیم انتظار، ما را به این سمت می‌برد که با دوران مورد بحث هم‌فهم شویم. البته هرچه که جلوتر می‌آییم، با توجه به اینکه خودمان حاضر بوده‌ایم و یا توانسته‌ایم با شنیده‌های دم‌دست [با دوره] ارتباط برقرار کنیم، [هم‌فهمی] ساده‌تر است، ولی هرچه دوردست‌تر باشد، طبیعتاً غامض‌تر، پیچیده‌تر و روش‌مندتر است.

برگیری قاعده

وجه دیگر برگیری قاعده است. برخلاف دیدگاهی که کلاسیک برخورد می‌کند و برای تاریخ جان، فهم، سمت، حسی و حافظه‌ای قایل نیست و آن را موجود زنده‌ای تلقی نمی‌کند-هم‌چنان که در جلسات آغازین خدمتتان عنوان شد- [تاریخ] موجود زنده است؛ چون محصول موجودات زنده و محصول احساسات، آرمان‌ها، انگیزه‌ها، عشق‌ها، خون‌ها، شوق‌ها، مهرها و نفرت‌های انسان‌هاست. لذا از این نظر که موجود زنده -نه از نظر ژنتیکی مثل انسان، نبات و حیوان [بلکه] از نوع خودش- است، حس دارد، حافظه دارد، در ذهنش فایل دارد و ..؛ لذا قانون‌مندی هم دارد. ما اگر بتوانیم در هر دوره‌ای که بررسی می‌کنیم، قانون‌مندی امور را برمی‌گیریم و قواعد را استخراج می‌کنیم. بخشی از این قواعد، همه‌زمانی و همه‌مکانی هستند. مثل اینکه انسان آرمان‌خواه، آرامش‌خواه، مساوات‌طلب و کرامت‌طلب است. اینها ربطی به دوره

ندارد، غارنشین‌ها اینطور بودند، الان هم همین‌طور هستند. لذا بخشی از قواعد همه‌زمانی و همه‌مکانی است و یک بخش هم نه.

کاربست امروزین

درنهایت اگر بخواهیم تحلیل تاریخی را صاحب خروجی کنیم و به قول حضرت علی شیرش را اینقدر بزنیم که برای ما یک کره‌ی امروزین حاصل کند، باید ببینیم که چقدر قابل‌کاربست است. طبیعتاً باید همیشه قوانین و قواعد همه‌زمانی و همه‌مکانی را رعایت و ترجمه به روزش کرد و قواعد غیردورانی و غیرامروزی را کنار گذاشت؛ نه با عتاب و خشونت و نه با تسویه و بی‌احترامی به پدران و نسل‌های گذشته، [بلکه] تا آنجایی که می‌شود [باید] آنها را سرنده و الگ کرد، تغییرشان داد و تصریحشان کرد و آنها را به کار بست.

[گروه] الفتح^۱ شعارهای اخلاقی-تشکیلاتی خیلی خوبی داشتند. همه فکر می‌کنند نیرویی مثل الفتح که مسلح است، فقط به درگیری و خون و در هم ریختن می‌اندیشد، اما اصلاً اینطور نیست، الفتح آموزش‌های اخلاقیِ کیفی [هم] داشته است. یکی از این آموزش‌های اخلاقی-تاریخی این بود که تاریخ محصول کار همه پیشینیان ماست، به همه پیشینیان احترام بگذاریم و از قواعدشان تاسی کنیم. این شعار، شعار خیلی کیفی و کلیدی مبارزین فلسطین دهه ۶۰ و ۷۰ بود که الفتح را تاسیس کردند.

سعی هم‌زمانی - فهم دورانی

با این توضیحات و پیش‌نیازهایی که قایل شدیم و با اصولی که برشمردیم، سعی [می‌کنیم] با هم‌زمانی و فهم دورانی انقلاب سال ۵۷ را درک کنیم. مقدمتاً سعی می‌کنیم همزمان شویم و دوران را فهم کنیم. بخشی از فهم دوران بین‌المللی است و بخشی از آن درونی، بومی و خاص اقلیم خودمان است.

گفتمان دورانی خلق - امپریالیسم

اگر بخواهیم از [فهم] بین‌المللی شروع کنیم، گفتمان دوران یا به اصطلاح امروز

۱. الفتح، جنبش آزادی‌بخش میهنی فلسطین، در سال ۱۹۵۹ توسط یاسر عرفات و خلیل الوزیر به منظور آماده کردن فلسطینیان برای اداره کشورشان ایجاد شد. این جنبش دارای دو شاخه سیاسی و نظامی فعال می‌باشد.

پارادایم دوران، پارادایم خلق و امپریالیسم است که قبلاً متعدد روی آن صحبت شده است. این پارادایم آنقدر جدی بود که حتی تا سال ۵۹ در سرود گروه‌های داخلی هم می‌آمد. «جز اسارت و نبرد راه دیگری مجوی بین خلق و ظالمان»^۱، جزو سرودهایی بود که همه‌جا می‌خواندند. کاملاً تئوریزه شده بود که جهان دو بخش است؛ یک بخش، مدیریت سیطره‌دار کمپ امپریالیستی است، بخش وسیع‌تر هم بخش خلق است و هیچ رابطه‌ای بین خلق و امپریالیسم وجود ندارد، جز اسارت و نبرد.

الان می‌توانیم نقد و تحلیل کنیم که سیاه و سفید بودن در آن دوره رواج داشت و ... اما بلاخره در آن دوره همه این تلقی را داشتند؛ از آقای خمینی به عنوان روحانی‌ای که از سنت بیرون آمده و سیاسی شده بود تا مجاهدینی [چون] موسی خیابانی که درس امپریالیسم‌شناسی می‌داد و چند جلسه را با این جمله آغاز می‌کرد که جهان دو بخش است، خلق‌ها و امپریالیست‌ها و هیچ رابطه‌ای بین خلق‌ها و امپریالیست‌ها وجود ندارد، مگر نبرد یا اسارت! خلق‌ها یا با امپریالیست نبرد می‌کنند یا تحت اسارت آنها قرار دارند. دوران گذار وسط در دنیا کمتر مورد تحلیل و تدقیق قرار می‌گیرد. فضای جهان در چین، ویتنام و حتی هند همین بود؛ درست است که گاندی با انگلیس‌ها آنتاگونیستی برخورد نکرد، ولی عملاً می‌گفت که هند یا مال ماست یا مال انگلیس‌ها و رابطه‌ای بین ما جز اسارت یا نبرد وجود ندارد. ایران ما هم خود به خود در همین گفتمان بود.

نفرت بین‌المللی ضد سرکوب

وجه دیگر نفرت بین‌المللی از سرکوب بود که بحث آن را پیشتر مطرح کرده‌ایم. شاه در ایران، هایه سلاسی در حبشه، پارک‌چون‌هی در کره، ویدلا و ویولا در آرژانتین، سرهنگ‌ها در برزیل و... حمام خون راه انداختند. عفونت شکنجه و گورهای جمعی در شیلی و آرژانتین برملا شد. مادران فرزندان‌ی که ۱۵ سال ناپدید شده بودند و خبری از آنها نبود با روسری سفید تظاهرات کردند، جهان به فصل تفر از سرکوب رسیده

۱. اشاره دارد به یکی از ترانه‌های گروه مجاهدین خلق: جز اسارت و نبرد راه دیگری مجوی بین خلق و ظالمان

بود. در نیمه دهه ۷۰ یعنی وقتی در ایران انقلاب شد، [جهان] اینطور بود و ایران ما هم از این تنفر بَری و جدا نبود.

تعمیق شکاف شمال-جنوب

وجه دیگر به لحاظ اقتصادی، تعمیق شکاف شمال-جنوب بود. یعنی در نیمه دهه ۷۰، جنگ ستارگان، های تکنولوژی، ریسرچ و دولوپمنت^۱، نهادهای جدید [که] سرمایه و تخصصشان را از بخش های سنتی اقتصاد مثل نفت و مشتقات آن بلند کرده و روی نسل سوم کامپیوترها و میکروپروسسرها^۲ برده بودند، در یک وجه جهان [جریان داشت]. فرض کنید نرم های تغذیه شان این بود که یک سویسی یا یک اتریشی روزی ۴۵۰ گرم گوشت و شیر مصرف می کرد در بخشی دیگر از جهان، در حبشه و اتیوپی در بیابان و کویر جسد جمع می کردند. در بنگلادش در جوی جسد ها را جمع می کردند [و....]. این تعمیق شکاف شمال-جنوب تقریباً به نقطه تحریق و عمیق ترین نقطه خودش رسیده بود.

موقعیت انفجاری جهان

موقعیت جهان هم در موقعیت انفجاری بود. همانطور که گفتیم، تحلیل برژینسکی، استراتژیست درون حزب دموکرات آمریکا این بود که موقعیت جهان انفجاری است. جهان از فاز انقلاب هم عبور کرده و به فاز آنارشیزم و انفجار رسیده و همه می خواهند حاکمیت موجود را بی چشم انداز براندازند. فقط می خواهند [وضع موجود] منفجر بشود تا از دل انفجار، نظم موجود از بین برود و متفی شود.

نسخه‌ی دورانی حقوق بشر

[در موقعیتی] که شکاف وجود دارد، جهان انفجاری است، گفتمان خلق و امپریالیست [در جریان] است و همه از فاشیست ها -از شاه و پارک چون هی گرفته تا ژنرال ها- بیزارند و ابراز تنفر می کنند، نسخه‌ی دورانی حقوق بشر دموکرات های آمریکا به نمایندگی کارتر بیرون می آید [مبنی بر این] که بشر حقی دارد، حکومت ها باید از

¹ . High technology ,Research and Development

² . Microprocessors

سرکوب دست بردارند، شرایط سیاسی تلطیف شود و که قبلا صحبتش شده است.

دست بالای مجامع حقوق بشری

وجه دیگر این بود که مجامع حقوق بشری دست بالا را پیدا کردند. عفو بین‌الملل، صلیب سرخ - آن موقع دیده‌بان حقوق بشر مثل الان نبود- و نهادهای حقوق بشری سازمان ملل در نیمه دهه ۷۰ فعال بودند و مجامع حقوق بشری دست بالا را داشتند. مثلا شاه در ایران تا قبل از ۱۳۵۵ هیچ نهاد حقوق بشری را درون زندان‌ها راه نمی‌داد، اما از اواخر ۵۵ یا اول ۵۶، چون [این نهادها] دست بالا را داشتند و دموکرات‌های آمریکا [از آنها] حمایت می‌کردند، آمدند و از زندان‌های ایران بازدید کردند.

سوسیالیسم غالب

وجه دیگر [فضای] جهان این بود که سوسیالیسم قالب بود. گفتیم در اروپا، یونان، پرتغال و فرانسه سوسیالیست شدند و در ایتالیا انریکو برلینگوئر، رهبر کمونیست‌ها تا مرز پیروزی انتخاباتی بالا آمد. اروپایی که قبلا دست راست‌ها و فاشیست‌ها و لیبرال‌ها بود، به دست سوسیالیست‌ها افتاد. هنوز فضای کوبا و ویتنام و ته‌مانده الجزایر، السالوادور و نیکاراگوئه [غالب بود]. چپ‌ها در شرق آسیا به شکل رادیکال خود وجود داشتند. در همسایگی ایران هم ظفار بود. فضای جهان، فضای غلبه سوسیالیسم بود و انقلاب ایران در چنین فضایی رخ داد.

تضاد تاریخی استبداد-آزادی

اینها سعی ما در لمس فضای جهان بود. حالا سعی می‌کنیم که با فضای ملی خودمان که طبیعتا با آن مانوس تر و هم‌نفس‌تریم رابطه برقرار کنیم. در ایران هم تضاد تاریخی استبداد-آزادی وجود داشت. قبلا هم عنوان شد که ایران هنوز به فاز طبقاتی و جنگ طبقات بر سر مساله زمین و مالکیت صنعتی وارد نشده بود. از دوران قاجار به بعد، همه فازهای مبارزاتی ایران سر پارادوکس تاریخی استبداد-آزادی بوده است. یک طرف نم پس نمی‌داده و طرف دیگر هم کرامت می‌خواسته است. مساله ایران از قاجار و پهلوی اول و دوم همین بود [تا وقتی] که به انقلاب ۵۷ منجر شد.

اشباع سه سیلو ← آرمان، مطالبه، کینه

سه سیلو اشباع شد؛ یک سیلوی آرمان که از پدران ما و مشروطه مدام تلنبار شد، مثل فسیل‌هایی که از آن نفت بیرون می‌آید. سیلوی دوم مطالبه بود، از مطالبه‌های حداقلی تا مطالبه‌های حداکثری که بخش مهمی از آنها هنوز هست و برآورده نشده است. سیلوی سوم هم سیلوی کینه بود. ذهن تاریخی [مردم] روی ناصرالدین‌شاه، بعد روی محمدعلی‌شاه، رضاشاه، پزشک احمدی^۱، سرپاس مختاری^۲، شاه، نصیری، مقدم و ... انباشته، انباشته و انباشته شد تا سیلو [ی کینه] پر شد.

سیلوی پر دو حالت دارد؛ یا به موش خوراندن دچار می‌شود و موش در آن می‌دواند تا سیلو را بخورد. اما این دفعه جای موش خوراندن نبود. بلاخره تکلیف روشن شد، این سه سیلو سر باز کرد و رژیم شاه به تقلایی جان‌گناه زیر آن سه سیلو دچار شد و نهایتاً از بین رفت.

پاک‌خواهی ملی

وجه سوم فهم آن دروان، پاک‌خواهی ملی بود. هرکسی که ابراز نظر می‌کرد می‌خواست از این فساد اخلاقی، فساد اداری-مالی، تبختر و تفرعن شاه و کارمندان و ساخت رانتی حاکم رها بشود. در زندگی خصوصی هم انسان‌ها همین‌طور هستند و یکجا می‌گویند مهرم حلال، جانم آزاد. جامعه ایران هم اجتماعاً لازم به این قضیه رسیده بودند که [دیگر] نمی‌خواهیم، دیگر دوران سر آمد، [جامعه ایران] سرآمد یک دوران و ورود به یک دوران پاک [را می‌خواست]. می‌شود گفت که ویژگی اول دوران در سال ۵۷ پاک‌خواهی ملی بود.

^۱. احمد احمدی. (۱۳۲۳-۱۲۶۶). مسئول تزیقات زندان شهربانی در دوران رضا شاه بود. او که به پزشک احمدی معروف شده بود در طول کار خود زندانی از جمله سرداد اسعد، تیمورتاش، ارباب کیخسرو و... را با آمپول هوا به کام مرگ کشید. پس از سقوط رضا شاه به عراق فرار کرد اما به ایران بازگردانده شد و در دادگاه به مرگ محکوم گردید.

^۲. رکن‌الدین مختاری. (۱۳۵۰-۱۲۶۶). معروف به سرپاس مختاری. ریس شهربانی در سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰. یکی از عوامل اصلی اختناق، پرونده‌سازی و سرکوب در دوران رضا شاه بود. پس از شهریور ۲۰ محاکمه و زندانی شد اما پس از ۶ سال آزاد شد.

ته خط پهلوی دوم، وحدت همگان بر سر رفتن شاه

در فهم دوران، می‌شود گفت که پهلوی دوم دیگر به ته خط رسیده بود. خدا خیلی پرحوصله است، روز خدا با روز ما خیلی فرق دارد- [چنان که می‌گویید] جهان را در شش روز آفریدیم مرحله و روز خدا مثل روز ما ۲۴ ساعته و فرّار نیست. [خدا پهلوی را] تحمل کرد، خدا هم صبور است. پنجاه و چند سال یک خانواده تحمل شدند، مدیریت اصلی [جهان] و جامعه ایران [آنها را] تحمل کرد. معلم بچه نخاله را در یک کلاس یک دو جلسه تحمل می‌کند. اولین واکنش [این است که] گوشش را می‌پیچاند، دوم سیلی می‌زند، سوم از کلاس بیرونش می‌کند، چهارم پدر و مادر را می‌خواهد و در آخر کار پرونده را دستش می‌دهد. سیر خدا با اینکه پروسه‌ای طولانی است اما قانون‌مند است. یعنی خدا ضمن اینکه مدیر هستی است، دقیق‌ترین مهندس محاسب هم هست. صدام حسین از سال ۱۹۷۴ تا سال ۲۰۰۴ که او را پیدا کردند، واقعا ۳۰ سال مردم عراق را توی سوراخ کرد، اما قانون [خدا] چه بود؟ همه فیلم پیدا کردن او را دیدند که صدام حسین را از یک سوراخ درآوردند. درست است که سرباز آمریکایی او را پیدا کرد، اما آن سرباز آمریکایی هم در سر جای خودش وسیله خداست.

شاه به دوره مصدق خورد، مصدق احترامش را، احترام سلطنتش را رعایت کرد و حدش را به او یادآوری کرد، اما براندازی‌اش نکرد. حتی در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد که امکان جارو کردن خاندان سلطنتی بود، مصدق این کار را نکرد، برای خودش منشی داشت. [اما شاه] مصدق را سرکوب کرد، ۳۲ تا ۴۲ سرکوب کرد. سال ۴۲ همه گفتند بیا سلطنت را بکن، «سلطنت آری، دیکتاتوری نه»، کسی برایش شاخ و شانه نکشید. به قول لات‌ها کسی برایش تیزی و چاقو نکشید. در سال‌های ۴۲-۳۹ کسی به او دارت پرت نکرد. [حتی] آقای خمینی هم تا ماه‌های آخر [مبارزه را] آنتاگونیستی نکرد. این فرصت، فرصت‌های بعدی و بعدی بلاخره به سرفصل رسید. در حقیقت [شاه] شاگردِ کودنِ ده‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ میلادی تا دهه ۷۰ میلادی بود؛ نه تحولی، نه دستاوردی. در کره جنوبی با اینکه جنبش دانشجویی سرکوب می‌شد، بلاخره یک

بیس^۱ صنعتی دوطرفه رو به بازارهای جهانی و یک نظام آموزشی جدی هم شکل گرفت. شاه اصلاً اهل تحول نبود. وقتی هم در دو مرحله، آمریکایی‌ها خواستند آمپول تحول را به او تزریق کنند - مثل وقتی که پنسیلین می‌زنیم قبلش کمی به دست می‌زنند که ببینند کهیر می‌زنی یا نه - شاه در یک سال، دو بار کهیر زد و بلاخره [به شکل] جان‌گاهی پذیرفت که باید پنسیلین اصلاحات به او تزریق شود. اما ساخت بدن بعضی‌ها جوری است که پنسیلین اصلاحات - حتی اگر ۱۲۰۰ هم باشد - به آنها کارگر نیست، شاید واقعا رژیم شاه این‌طور بود. پهلوی دوم ته خط بود و [در نهایت] همگان بر سر رفتن شاه و فروپاشی سلطنت به اتفاق رسیدند.

انقلاب شتابان با «برآمد» بس کوتاه

انقلاب ایران با یک پیک و برآمدگی کوتاه پنج‌ماهه شهریور و بهمن ۵۷ شتابان بود. **انقلاب سیاسی - اجتماعی نه طبقاتی**

وجه دیگر فهم دورانی این است که انقلاب ایران سیاسی - اجتماعی بود، نه انقلاب طبقاتی.

خلاء رهبری پس از ۵۴

وجه دیگر، خلاء رهبری‌ای است که بعد از ۵۴ به وجود آمد و روحانیت این خلاء را پر کرد.

رهبری: غیرحزبی - غیرسازمانی / سیاسی نه فکری / قطبی / از راه دور

رهبری انقلاب ایران چند ویژگی داشت که [فهم این ویژگی‌ها] در فهم دوران خیلی موثر است. رهبری ایران یک رهبری غیرسازمانی - غیرحزبی بود. یعنی [هیچ] حزب و سازمانی نبود که در موضع رهبری باشد.

رهبری انقلاب ۵۷ سیاسی بود نه فکری؛ رهبران فکری از انباشت سال‌های ۴۰ و ۵۰ درآمدند، شریعتی، تا حدودی مجاهدین، پس‌زمینه مهندس بازرگان و آقای طالقانی و ... بود. آقای خمینی هم در بحث ضداستبدادی مشارکت داشت اما نه در وجه فکری. وجه بعدی رهبری، قطبی بودن و نهایتاً از راه دور بودن است. آقای خمینی به

^۱ . Base

فاصله ۱۰ روز تا پیروزی انقلاب به ایران آمد.

جایگزینی بی‌برنامه

وجه دیگر فهم دوران، جایگزینی بدون برنامه و بدون چشم‌انداز بود که اشاره شد.

کینه‌های درون زندان

نهایتاً کینه‌های خفته درون زندان بلافاصله مثل نقل و نبات در جامعه ایران پخش و پلا شد، [از عناصر] فهم دوران و زمان بود.

آستان قاعده

حالا سراغ برگیری قاعده بیاییم. قاعده را قبلاً این‌طور تعریف کرده بودیم: در پروسس تاریخ، اگر اتفاقی بیش از یک بار تکرار شود، می‌توان آن را قاعده تلقی کرد. از آن قاعده می‌شود قانون درآورد. چیزی که تکرار می‌شود، خود به خودی، تصادفی، احتمالی و باری به هر جهت نیست. احتمالی در درون آن وجود داشته که آن را به قاعده تبدیل کرده است. قبل از اینکه سر این [موضوع] برویم، چند پدیده در ایران [را مرور می‌کنیم] که در آستانه انقلاب ۵۷ آمد تا به آستانه قاعده شدن برسد اما بخشی قاعده نشد. اینهایی که قاعده نشدند، چه بودند؟

کسب آمادگی

بحث کسب آمادگی بود. قبل از سال ۵۰ نیروهایی در عرصه سیاسی جامعه ایران بروز و ظهور کردند. آمدند ایستادند که رهبران و فعالان قبلی به اندازه کافی بودن آمادگی‌های لازم به عرصه مبارزه سیاسی در کورانی‌ترین وجهش، در پراتیک‌ترین وجه، آنتاگونیست‌ترین وجهش وارد شدند. به قول معروف آن موقع می‌گفتند که بازیکن گرم‌نکرده آمده وسط، این تحلیل بچه‌های دهه ۴۰ [بود].

اخذ صلاحیت

وجه دیگر اخذ صلاحیت بود. یعنی مبارزه هم مثل هر پدیده اجتماعی دیگر قانونی دارد، قانون و علمش را بشناسیم، خودمان را مجهز کنیم و صلاحیت‌های متنوع رفتاری، روحی، روانی، فیزیکی، اخلاقی و مدیریتی مناسب را پیدا کنیم.

جمع‌بندی

وجه بعدی یادگیری علمی بود [مبنی بر] اینکه ما تاریخی پس‌سر داریم، عده‌ای آمده‌اند و عمل کرده‌اند. ما [باید] بتوانیم عمل آنها را جمع‌بندی کنیم و از آن قاعده دربیآوریم.

مدل زیست

وجه بعدی مدل زیست بود. همان نیروها که کسب آمادگی، اخذ صلاحیت، کاربست و جمع‌بندی داشتند، یک مدل زیست هم آوردند. این مدل این بود که حداقل مصرف و حداکثر تولید را داشته باشید و عضو غیرناظر و غیرتماشاگر، و فعال هستی باشید. ما در هستی فعالیم که هستیم. نبات در هستی ساکن است، ما هم در اجتماع ساکن نیستیم. نبات و حیوان در هستی فعال هستند و در چرخه‌های تولید مشارکت دارند، ما هم در چرخه تولید خودمان مشارکت داریم. این یک مدل زیست با حداقل امکان، حداکثر بازده [بود].

تخصیص و تعیین‌کننده بودن مدار اخص

وجه بعدی تخصیص بود؛ یعنی روی یک موضوع که می‌روی و اهل اختصاص باشی. اینها [مواردی بود که] یک بار در جامعه آمد و هنوز دوبار نیامده که بگوییم قاعده شده است. لذا این پدیده‌ها در آستان قاعدگی آمدند اما بعد از اینکه این نیروها یا بانیان این تفکر رفتند، بقیه اصلاً آن را تعقیب نکردند. [حتی] بقایایشان آن را تعقیب نکردند. مثلاً سازمانی‌هایی که ادامه سازمان‌های قبل از انقلاب بودند-سازمان‌هایی که بانیان‌شان این اعتقادات را داشتند- اصلاً این پدیده‌ها را درنوردیدند و [و از آنها] عبور کردند. حاکمیت که اصلاً به طریق اولی به این چیزها اعتقادی نداشت و در حوزه‌هایی حداکثر ادعا را با حداقل صلاحیت داشت. الان هم در جامعه ما از کوچکش تا بزرگش اوج این پدیده هستند. یعنی از بچه دبستانی تا مسن همه مدعی‌اند، همه در محل خودشان و در فامیل خودشان محور و فرشته بوده‌اند. یکی از دوستان ما خیلی بامزه می‌گفت در این آگهی‌هایی که بعد از فوت می‌زنند، همه مردان همسر مهربان و پدر فداکار بودند، اما در همین جامعه این همه طلاق و بچه‌آزاری هست، اینها از کجا

درآمده‌اند؟ حالا هم به همین ترتیب است. هیچ‌کس نه اهل اعتقاد و خودنگری است و نه بنا است نقدی و تدبیری و جمع‌بندی‌ای صورت گیرد. از کوچک تا بزرگ، همه به این مرحله رسیدند.

[چنین پدیده‌هایی] در آستانه قاعده بود، اگر قاعده می‌شد و اگر هر نیرویی که می‌آمد، روی صلاحیت خودش می‌ایستاد و اگر جمع‌بندی به کار بسته می‌شد، اتفاقات خیلی مهمی در ایران می‌افتاد. اینها تا آستان قاعده شدن آمده‌اند، اما دیگر بعد از آن ما شاهدی سراغ نداریم که [این پدیده‌ها] دو یا سه بار تکرار شوند [تا بتوانیم] روی آنها اسم قاعده بگذاریم.

برگیری قاعده

قواعدی هم از انقلاب ۵۷ درمی‌آید که در دوره‌های قبلی هم تکرار شده بودند؛

انباشت ← مطالبه ← حرکت

قاعده اول، فرمولاسیونی است که دوباره پدیدار شد؛ فرمولاسیون انباشت، مطالبه و حرکت. وقتی انباشتی صورت بگیرد، روی آن مطالبه‌ای سوار می‌شود و وقتی مطالبه‌ای سوار شود، حرکتی را مَثْرَب بر خود به وجود می‌آورد. این قاعده قبل از مشروطه در ایران [اتفاق افتاد]، در مشروطه، در دهه ۲۰ و در نهضت ملی تکرار شد، در ۴۲-۳۹ به نوعی تکرار شد و می‌شود گفت که در انقلاب ۵۷ تکاملی‌ترین نمونه این فرمولاسیون [اتفاق افتاد]. روی انباشت‌های دهه ۵۰-۴۰ مطالبه سوار شد و روی مطالبه هم حرکت انقلابی ۵۷ [شکل گرفت].

مذهب انگیزاننده

وجه بعدی مذهب انگیزاننده است. این دیگر مهم‌ترین قاعده است، در تنباکو، مشروطه، نهضت ملی، حتی در جنگل که بخش مهمی از [نیروهای] آن چپ بودند، میرزایی بروز کرد که با انگیزه مذهبی جلو آمد و با انگیزه مذهبی هم شهید شد. [این قاعده بود] در ۴۲-۳۲ غلیظتر و در انقلاب ۵۷ هم [بود]. شعارها و مناسبت‌ها را دیدیم. رمضان یک فواره باز شد، در محرم فواره دیگری بالاتر رفت و بیشتر شد. شعارها مذهبی، نیروها مذهبی، یک بخش از پایگاه تشکیلاتی هم مسجد که مذهبی

بود. مذهب انگیزاننده دوباره خودش را نشان داد.

روش تاریخی روحانیت؛ تهییج، بسیج و آمریت

در وجه بعدی [سراغ] نیروشناسی می‌رویم. روش تاریخی روحانیت [استفاده از] سه عنصر تهییج، بسیج و آمریت بود. عناصری که در تنباکو بود، در مشروطه در ابعادی تکرار شد، در نهضت ملی خودش را در سطح کاشانی نشان داد، در ۴۲-۳۹ در سطح مراجع آمد و اینجا دوباره ظاهر شد.

رابطه‌ی تکلیفی

رابطه بعدی، رابطه تکلیفی است که مجموعه رهبران - کاری به فرد نداریم - با مردم ایران برقرار کردند. رابطه تکلیفی، ابلاغی و بخشنامه‌ای هم در سطوح روشنفکری و البته بیشتر در سطوح روحانیت تکرار شد.

سازمان کار آماده

قاعده بعدی باز به روحانیت و آن الگویی که همیشه صحبتش را کرده‌ایم که آماده سوار شدن برای تشکیل یک ساختار تشکیلاتی است مربوط می‌شود. سازمان آماده به کار روحانیت در سال ۵۶ خیلی سریع شکل گرفت. سازمانی که در دهه ۵۰ با روی کار آمدن نسل نو دیگر کارایی جدی نداشت و کارایی‌اش در حد جمع‌آوری وجوهای و سازمان‌دهی منابع بود، در انقلاب به یک سطح حداکثری رسید. [روحانیت] سریع به سطح سازمانی رسید. تنها سازمانی [بود] که می‌توانست به روستا، شهرهای درجه دو و سه و به خانه مردم برود. مسجد و بخشی از بازار دستش بود و نیروهای سنتی را به عنوان ابواب جمعی خودش حساب می‌کرد. این سازمان آماده به کار دوباره سوار شد.

توده‌ی پذیرنده - مایه‌گذار

قاعده [ی دیگری] که باز در جامعه ایران به ثبت رسید، یک توده پذیرنده - مایه‌گذار است. از تنباکو تا انقلاب که بیاییم هیچ فاز و فرازی نبوده که حرکتی راه بیفتد و مردم رهبری‌اش را نپذیرند و برای آن حرکت مایه نگذارند. مایه‌گذاری سطوح مختلف دارد؛ یک وقت بست‌نشینی تنباکو یا تحصن مشروطه است، یک وقت در

نهیضت ملی «یا مرگ، یا مصدق» می‌گوید و ۳۰ تیر شهید می‌شود، یک وقت هم که ۳۹-۴۲ است، یک وقت هم سال ۵۷ است که مردم جان‌به‌کف شده بودند. [این مایه‌گذاری] در ایران قاعده شده بود، مثل آیین و قواعد قبلی که شاهدش بودیم.

تلقی از جمهوریت بسان مشروطیت

وجه بعدی اتفاقی بود که [در ارتباط با جمهوریت] افتاد و مشابه مشروطه قاعده شد. همچنان که در مشروطیت تلقی جدی و ساختاروارهای از واژه مشروطیت نبود، در سال ۵۷ هم [تلقی جدی‌ای] از جمهوریت نبود. جمهوریت بدیل و قرص مسکنی زوداثرگذار برای سلطنت مطلقه دو هزار و پانصدساله بود. همانطور که در اصلاحات هم جامعه مدنی همین‌طور بود، [کسی نمی‌دانست] جامعه مدنی چیست؟ جامعه مدنی در تعریف بعضی از اصطلاح‌طلبان آکنند و خُل دست فرانسوی و اروپایی بود تا تعریف آقای خاتمی که آمد و گفت این جامعه مدنی که ما می‌گوییم، جامعه مدینه‌النبی است. نمی‌شود که یک مفهوم آکنند از فرانسه به عربستان برسد، اصلاً چنین چیزی نمی‌شود. همچنان که در اصلاحات مدنیت تعریف دقیقی پیدا نکرد و شامل پروسه تدقیق نشد و معلوم نبود که ساختارش چیست و در مشروطه هم همین اتفاق افتاد، در انقلاب هم جمهوریت یک بدیل فعلی برای سلطنت و مشروطیت سلطنتی سابق شد.

اصلاح‌ناپذیری مجموعه‌ی فاسد

قاعده دیگر از دل رژیم شاه بیرون آمد. غیرممکن است که اصلاح‌ناپذیر بتواند پروسه اصلاح را طی کند. کسی که درون خودش، فکر و ذهنش -ذهن برتر است- سلول‌های معیوب و پوسیده دارد، نمی‌تواند در پروسه اصلاحات بیاید. همانطور که شاه دوبار نتوانست؛ یک بار نتوانست [در اصلاحات] اقتصادی-اجتماعی دهه ۴۰ را جلوتر بیاورد و به صورت‌ها بسنده کرد. [فقط] تقسیم زمین می‌کرد؛ حالا زمین تقسیم شده، چه تحولی در مناسبات نظام روستایی ایران به وجود آمد؟ چه تحولی در نگرش موضع فرودست روستا در نظام کارشناسی ایران به وجود آمد؟ چه تحولی در آموزش در روستا به وجود آمد؟ همه را لای زوروق بیچی و بگویی این زوروق اصلاحات است اما در درون این زوروق عناصر کپک بزنند و بوی ترشیدگی‌شان آرام آرام آن زوروق را هم

سوراخ کند.[شاه] سال ۵۶ هم نتوانست روی اصلاحات سیاسی بیاورد. مجموعه‌ای که از اساس فاسد است، نمی‌تواند منشا اصلاح بشود. همان‌طور که قاجارها نتوانستند تا سطح مشروطیت، پاسخگویی و عبور از مطلقیت خودشان را بالا بکشند.

بی‌برنامگی

وجه بعدی برگیری قاعده، بی‌برنامگی رهبری به‌طور عام در ایران بود. غیر از دوره مصدق که چیزی وسط بود، نه مشروطه برنامه مشخصی داشت که بشود روی آن ساختاری سوار کرد، نه ۴۲-۳۹ و نه انقلاب ۵۷، [برنامه] داشت.

دانشگاه منزلگاه، کارگاه آموزشی با توده‌ها

قاعده دیگر این است که در ایران دانشگاه منزلگاه است. منزلگاه دانشگاه یک بار حدفاصل ۳۲ تا ۳۹ خودش را نشان داد، یک بار ۳۹ تا ۴۲ و یک بار هم در آستانه انقلاب. واقعا مردم به دانشگاه‌ها آمدند و رفتند، بحث و فحص شد، پیوند با دانشجوی [برقرار شد] و دانشگاه منزلگاه شد.

بازار آمادگاه

بازار هم آمادگاه شد. آمادگاه یک اصطلاح نظامی است، ولی بازار و دانشگاه در ایران آمادگاه هم بوده‌اند. به این مفهوم که همیشه نیروی پای‌کار هستند. پول می‌دهند، سازمان‌دهی دارند، اعتبار وسط می‌گذارند. بازار [آن موقع] ایران مثل بازار الان نبود که بازار اجاره‌ای دویی در ایران باشد. بازار هویتی و اعتقادی داشت. نمی‌گوییم همه [اینطور بودند] ولی بخش مهمی از بازار در این دوره بازار ملی بود. بازار ملی که از دهه ۶۰ در ایران خصلت و خوی خودش را به لحاظ تاریخی و دورانی از دست داد.

کاربست امروزین^۱

حالا بیاییم به تکه آخر بحث و ببینیم کاربری‌های این قواعد برای امروز چه می‌تواند باشد؟

۱. در اسلایدهای ارائه شده در کلاس برای این محور چند تیترو دیگر نیز آمده است اما به علت کمبود وقت به آنها پرداخته نشده است. این تیترو عبارتند از: شعارمحوری و همه‌پذیر، توان انطباق، تدقیق و تحلیل مدعی اصلاحات، مدل سازی دورانی، مشارکت روندی، تحول موازی.

اصل آمادگی: تحلیل مشخص، چشم‌انداز، برنامه و صلاحیت
قاعده اول، اصل آمادگی است. بعد از تجربه انقلاب و تجربه این ۳۰ سال [اصل
آمادگی] در تشکیل یک کلاس آموزش دبستانی تا مدیریت کلان اجتماعی، دیگر اصل
است. [باید] تحلیل مشخص از شرایط داشته باشی.

وجه بعد از آن ذهن آرمانی این است که باید چشم‌انداز داشته باشی. وجه بعدی
دیگر عینی است، از ذهن می‌آید و عبور می‌کند و به برنامه می‌رسد. برنامه اجتماعی و
اقتصادی چیست؟ می‌خواهی چه کار کنی؟ برای تضاد سنت و مدرنیسم می‌خواهی
چه کار کنی؟ با همسایه‌ها می‌خواهی چه مناسباتی داشته باشی و... باید در همه وجوه
مختلف، تا سطح پایین هر نهضت برنامه داشته باشی. ورزش را می‌خواهی عمومی
کنی یا قهرمانی؟ هنر را می‌خواهی صادر کنی یا در داخل ارتقا ببخشی؟ و ... مجموع
اینها کمی نیست، کیفی است.

بخش آخر اصل آمادگی هم فرایند مشخص برنامه و صلاحیت است. از این به
بعد دیگر نابخشودنی است، بعد از این ۳۰ ساله‌ی انقلاب دیگر نمی‌توانی این تجربه
را نادیده بگیری. [اگر این تجربه را نادیده بگیری]، دیگر نمی‌توانی عضو فعال هستی
باشی و نمی‌توانی عضو فکور هستی باشی، دیگر کسی نمی‌پذیرد.

کسب هژمونی - حفظ هژمونی

وجه بعدی یک اصل درآمد، کسب هژمونی، می‌شود. نیروهایی مثل نیروهای ۴۲-
۳۹ و شریعتی می‌توانند هژمونی را کسب کنند ولی حفظ آن مهم‌تر است. آیا آن
نیروهایی که در سال‌های ۴۰ و ۵۰ از اینجا (حسینیه ارشاد)، دانشگاه و ... بیرون
آمدند، تحت هژمونی همان رهبران فکری باقی ماندند؟ باقی نماندند؛ جذب جریانی
شدند که در یک بزنگاه ایفای نقش کرد و سازوکار خاص خودش را هم داشت. مثل
[آدم] پخمه در ورزشهای توپی که یک توپ می‌گیرد اما حریف مقابل آن را با یک
تلنگر از او می‌گیرد. کسی هم هست که دو حریف مقابل از زیر، دست و پایش را
می‌کشند، قلقلکش می‌دهند، نیشگونش هم می‌گیرند، ولی توپ دستش است؛ این
می‌شود حفظ هژمونی. در صحنه اجتماعی هم همین‌طور است. مثلاً همین کسب

هژمونی‌ای که اصلاح‌طلبان سال ۷۶ داشتند، آنجا اصلاح‌شش ماه به کرکری خواندن برای طرف مقابل گذشت. به قول کشتی‌گیرها راست‌سر حالا نشست‌های روی سینه‌اش و رجز می‌خوانی. سال‌های ۷۷-۷۶ باب بود که همه روزنامه‌ها و جریان اصلاح‌طلب عنوان می‌کردند که مثل اینکه اصلاحات را درک نکرده‌اید. یک فقیری کنار خیابان ایستاده بود، آقایی به او ۵۰ تومان داده بود، فقیر به او گفت مثل اینکه تو اصلاحات را درک نکرده‌ای، تقریباً چنین حالتی وجود داشت. در ایران نیرویی که هژمونی کسب می‌کند، دل‌خوش می‌شود و [به همین] بسنده می‌کند، فارغ از اینکه نیروی مقابل اهل ساخت و ساز است. دی‌ماه ۷۶ همین تالار بالا [حزب] موتلفه^۱ جلسه دو روزه‌ای داشت. گفتند ما شکست خوردیم ولی هیچ اتفاقی نیفتاده ما از نو شروع می‌کنیم. خیلی مهم است از نو شروع کردند، آن موتلفه [سال ۷۶] را با این موتلفه [سال ۸۷] مقایسه کنید. نسل سنتی موتلفه مثل عسکر اولادی آرام‌آرام کمی عقب رفتند و پدرخوانده شدند، نسل جدیدترشان جلو آمدند و جایی برای تیپ‌های تشکیلاتی‌تر پیدا شد. گذشته‌ها سد نیروهای جامعه ایران نبودند که اما در ایران هرکس ناخودآگاه فکر می‌کند که تنها نیروی موجود، هستی خودش است. اما [طرف مقابل] هم توان بازسازی دارد.

دغدغه حذف سر

وجه بعدی این که در حقیقت باید از آن عبور کرد و کاربست جدی دارد، دغدغه است. سری افتاد [اما با] افتادن این سر قرار نیست که جامعه ایران تحول اساسی به مفهوم اخلاقی و آموزشی از سر بگذاراند. نمی‌شود [به‌طور] مکانیکی مثل سامورایی‌ها سری را بزنی و بعد بخواهی سر دیگری را بجایش بچسبانی. چنین چیزی دیگر عقلایی نیست. حذف سر، یک دغدغه آنارشیستی است، باید جامعه ایران سیر تحول را طی کند.

۱. حزب موتلفه اسلامی در سال ۱۳۴۲ با پیوند سه هیات مذهبی شامل مسجد شیخ علی، اصفهانی‌ها و موید تاسیس شد. این حزب پیش از انقلاب دارای شاخه نظامی هم بود که ترور حسن علی منصور را انجام داد اما پس از انقلاب این شاخه ملغی شد و فعالترین شاخه آن در بازار فعالیت دارد. ارگان این حزب نشریه «شما» است و افتتاحیه کنگره چهارم آن در سال ۱۳۷۶ در سالن حسینیه ارشاد برگزار شده است.

زودخواهی بلای تحول

وجه دیگر زودخواهی برای تغییر و تحول است. [انقلاب] ۵۷ واقعا اینطور بود. هم نیروها و هم مردم، مثل [دوندگان] دوی سرعت [بودند] که منتظر بودند که استارتر تپانچه را [بزند و] صدمتر را سریع بدوند تا تمام شود. تفاوتی که دونده سرعت با دونده مارا تن دارد، در ظاهر، رفتار و وجناتش قابل رویت است. شما یک دونده مارا تن را ببینید- همه دونده‌های آفریقایی و بیشتر هم کنیایی هستند- همه کیپ تو کیپ، همه صبور، ۴۲ کیلومتر الان با آب، آن موقع‌ها هم بدون آب، آفریقایی‌های پابره‌نه، آرام و صبور. اما دونده‌های سرعت را ببینید، فک‌هایشان برآمده است، می‌خواهند صدمتر را تمام کنند. در المپیک مونترال برای اول بار یک روسی [به نام] والرئ بروزوف^۱ طلای صد متر و دویست متر را که [تا پیش از این] همیشه دست سیاه‌های اروپا بود، گرفت. روی والرئ کار کرده بودند تا ببینند چقدر انرژی مصروف و چقدر انرژی پرت می‌شود و روی پیست می‌ریزد که به خط پایان برسد. انرژی پرت شده خیلی بیشتر از انرژی‌ای بود که برای پاره‌کردن نخ ۱۰۰متر و ۲۰۰متر مصرف شده بود.

در مبارزه سیاسی و اجتماعی هم همین‌طور است. مصدق صبوری از مشروطه شروع کرده، فرنگ رفته، ساخت و پاخت‌ها و پستوهای انگلستان را دیده و لمس کرده، آرام‌آرام آموزش دیده، کادر ساخته، در مجلس ۱۲۰ نفری اقلیت هشت نفری درست کرده، دولت تشکیل داده، روی سرمایه‌دار صنعتی و نیروی کار وقت گذاشته، روی اطرافیان‌ش وقت گذاشته و می‌شود نیروی مارا تنیست. در حقیقت نیروهای مارا تنیست در جامعه می‌مانند، نه نیروهای سرعتی که در قهرمانی چیزی ثبت می‌کنند و می‌روند. این اصل زودخواهی بلای تحول، هم مشمول روشنفکران و رهبران و هم مشمول مردم می‌شود.

^۱ والرئ بروزوف. Valeriy Borzov. (۱۹۴۹). دونده روس. او در المپیک ۱۹۷۲ مونیخ مدال طلای دو و میدانی را در دو بخش ۱۰۰ متر و ۲۰۰ متر از آن خود کرد. همچنین از سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ قهرمان جام ملت‌های اروپا شد.

تزریق زمان، لحاظ مرحله

درکنار این [اصول] یک تزریق اساسی زمان و لحاظ مرحله لازم است. هستی، مرحله به مرحله شکل می‌گیرد. امکان نداشت این خدایی که ما می‌شناسیم با یک بشکن تاریخی جهان را سرهم کند. چنین جهانی دیگر انسجام نداشت. اگر جهان با یک بشکن تاریخی و یک ترفند شعبده‌بازی سرهم می‌شد، مواد و مصالحش فرصت هم‌آغوشی و در هم تنیدگی پیدا نمی‌کردند. معمار قدیمی اصفهانی می‌گفت مسجد را باید هفت‌ساله ساخت. مسجدی را که آن معمار می‌سازد، مینای گنبدش را سال هفتم می‌زند. چرا؟ چون نشست کرده باشد و دیوار و گنبد مسجد ترک‌هایش را خورده باشد. اگر [اول] فیروزه نصب کند و فیروزه ترک بخورد، برای معمار خیلی افت دارد. این [موضوع] در مبارزه سیاسی-اجتماعی هم هست. اگر زود گل و شلی فراهم کنی تا جهان را درست کنی، آیا این جهان سرپا می‌ماند؟ آیا این جهان ستون‌های فرازنده داشت؟ آیا این جهان می‌توانست همیشه یک چهارم آب و سه چهارم خشکی باشد؟ می‌توانست بالانس و تعادل داشته باشد؟ نه، نمی‌توانست. اگر خدا هم بی‌حوصله بود و منتظر تپانچه زدن استارتر بود، اگر خدا هم می‌خواست گل و شل را بهم بمالد و یک چیزی درست کند، این هستی اصلاً قوام نداشت. پدیده‌های اجتماعی‌ای هم که وقت صرفشان می‌شود، عنصر تزریق درشان دیده می‌شود و مرحله درشان لحاظ می‌شود، طبیعتاً پایدارتر هستند.

حرمت مخمل ذهن

وجه دیگری که امروز خیلی مهم است [حرمت] مخمل ذهن است. ذهن انسان مخمل است. بالاخره روحانیت از انقلاب ۵۷ درآمد. شما بعضی از این قدیمی‌ها، پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها، را نگاه کنید. مثلاً من سه هفته پیش جایی رفته بودم، خانمی که در آن خانه زندگی می‌کرد ۹۱ سالش بود و مبلمانش از جهاز مادرش بود، یک مبلمان روسی که مخمل روسی آکبند خودش را داشت. سن خودش و مادرش را بهم وصل می‌کردی، این مبلمان مال ۲۰۰ سال پیش بود. چوب و مخملش سالم بود و برق می‌زد. ذهن انسان هم همین‌طور است. سال ۵۴ ذهن جامعه ایران به خاطر اتفاقاتی که در

یک سازمان مذهبی رخ داد، زخم شده بود. سالهای ۵۹ و ۶۰ دوباره این ذهن به [دلیل] مناسباتی که حاکمیت با گروه‌ها و گروه‌ها با حاکمیت داشتند، زخم شد. هیچ‌کس برای این مخمل در ایران حرمتی قائل نشد. یک ۹۱ ساله برای مخمل دوران مادر بزرگش احترام قائل است، ماهوت پاک‌کن رویش می‌کشد، گردش را می‌گیرد، اتوبخارش می‌کند و ترو تازه نگهش می‌دارد. مخملی که به نظر می‌رسد هیچ موجود زنده‌ای ندارد، ولی مخمل ذهن مال یک آدم زنده است. کاری به دور دست‌ها نداریم در همین ۳۰ سال گذشته سه-چهار بار مخمل ذهن چنگ خورده و دیگر در ایران جایی ندارد. اینهمه بدبینی نسبت به تشکیلات، این همه بدبینی نسبت به قدرت‌های مسلط، این همه بدبینی نسبت به نهاد دولت و... نتیجه لگدمال کردن مخمل ذهن است. کاربست امروزی این [اصل] این است که ما در مناسبات بین خودمان و با مردم به این مخمل احترام بگذاریم. چیزی که در نسل جدید [حتی] از دوران راهنمایی - البته منظور همه نیستند - باب شده است؛ چروک به کار بستن، برخورد یک‌بار مصرف باهم کردن و تاکتیک زدن. این خوره، خوره جامعه ایران است. مخمل ذهن حرمت دارد و به اندازه کافی زخم و زیلی شده است.

اقتصاد در تنیده

وجه بعدی اقتصاد در تنیده است. از این به بعد اگر هر حرکتی بخواهد صورت بگیرد، یک پایه‌اش اقتصاد است. نمی‌توانی بگویی بیا در پروسه انقلاب شرکت کن، ولی زندگی همان قبلی باشد. نمی‌توانی بگویی بیا در پروسه اصلاحات مشارکت کن، وقت بگذار، در انتخابات شرکت کن، نفر پیاده میتینگ ما شو، اما [هنوز] سه پیشه باشی، اما برای دخترت نتوانی جهاز تهیه کنی، نتوانی در سال یک دفعه زن و بچه‌ات را سفر ببری، دیگر نمی‌شود چنین انتظاری داشت. [چنین انتظاری] آن هم در چه شرایطی؟ شرایطی که مردم می‌بینند دور به دور، به قول دوچرخه سوارها طوقه به طوقه، رکاب به رکاب با هر حرکت یک طبقه نوکیسه لمپن می‌آید و صدر می‌نشیند. با انقلاب یک [جریان]، با اصلاحات یک جریان سابقا عقب‌مانده که قبلا یقه چرک بود و الان یقه سفید می‌شود و کفش پاشنه بلند می‌پوشد و مو آلاگارسون می‌کند، صدر

می‌نشینند. به چه مناسبت مردم در پروسه‌های تحولی بیایند که هیچ تحولی در زندگی معیشتی آنها رخ ندهد و مدام زیر بشکه‌های نفت له‌تر بشوند؟ همیشه طبقات نوکیسه عقب‌مانده در ایران دخالت کنند؟ این است که اقتصاد [با هر حرکتی] درتینده است. دیگر نمی‌توانی اقتصاد را فروبکاهی و به آن بها ندهی.

می‌شود با جدی‌ترین پدیده‌ها شوخی کرد ولی به نسبتی که پدیده جدی هست، سیلی هشدار می‌دهد که به ما می‌زند جدی‌تر است. ۳۰ سال با اقتصاد شوخی شد. الان شما بانک مرکزی و سازمان برنامه را منحل کن و تابلویشان را پایین بکش، سود بانکی را کم کن و بگو بانک سود نمی‌خواهد، همه این کارها را بکن اما اقتصاد سیلی‌ای به تو می‌زند که به قول قدیمی‌ها بیخ دیوار می‌روی. الان دوران خوش دولت احمدی‌نژاد است. دولت بدبخت بعدی که بخواهد سرکار بیاید موج این سیلی به او می‌گیرد، یا بر فرض اگر خودش ادامه بدهد موج سیلی در دور دوم او را می‌گیرد. این موج‌ها را خیلی کسی نمی‌بیند. مثلاً در دهه ۶۰ [میلادی] کلی قهرمان [بوکس] سنگین وزن جهان بود. برد مشتش را اندازه گرفتند ۴۰۰ کیلو بود. یعنی چهارتا آدم ۱۰۰ کیلویی را بگذاری کنار هم با یک مشت کلی تکان می‌خورند. برد مشت اقتصاد خیلی بیشتر از ۴۰۰ کیلو است. اجتماع خیلی بیشتر از ۴۰۰ کیلوست. نمی‌شود همه چیز را شوخی بگیری؛ شوخی شوخی، وضعیت مسکن این‌طور می‌شود که قیمتش در یک پروسه کوتاه مدت چهار برابر شده است. شوخی تا چه حد؟ طبیعت اقتصاد، دست‌دو و فرودست و فروگاه نیست و نمی‌شود با آن شوخی کرد.

کارگاه توده‌ای

وجه بعدی این است که ایران از این به بعد احتیاج به یک کارگاه عمومی دارد. در جهان دوره این که آخوند بالای منبر و روشنفکر بالای تریبون برود و رابطه یک-سویه‌ای [با مردم] برقرار کند، گذشته است. یک اقتصاددان پرویی به اسم دستو^۱

۱. هرناندو دستو. Hernando De Soto (۱۹۴۱). اقتصاددان پرویی که تحقیقات و تئوری‌های او در ارتباط با اقتصاد غیررسمی (خاکستری) شهرت جهانی دارد. او موسس «انستیتو آزادی و دموکراسی» پرو است و از او کتابهای «راز سرمایه» و «راه دیگر» به فارسی ترجمه شده است.

هست که قبلا چپ بوده و الان تقریبا لیبرال شده است، ولی در دوره گذارش به رهیافت‌های جدی رسیده است. یک مقاله کیفی دارد که در آن عنوان می‌کند در کشورهای مثل کشور ما روشنفکران و دانشگاهیان هروقت به روستا یا حوزه‌های محروم شهری رفتند، فکر کردند خودشان عقل‌گُل هستند و آن‌ها هیچ چیز نمی‌فهمند، دسوتو می‌گویند این قاعده باید تغییر کند. حاشیه‌نشین شهری یا روستایی که با حداقل امکانات زیست می‌کند و برای بقا می‌جنگد، حتما در این زیست به قصد بقا و در این تنازع یک مدل مدیریتی دارد. الان در جامعه ما یک زن سرپرست خانوار که از یک نهاد حمایتی ۹۰ هزار تومان مستمری می‌گیرد، بار تکفل ۳/۵ تا ۴ نفر دارد، اجاره‌نشین هست، دختر دم‌بخت هم دارد، بالاخره یک هنر گرداندگی هم دارد. دسوتو می‌گوید اگر بخواهی با او ارتباط برقرار کنی، باید دانش مدیریت او را درک کنی و دانش خودت را با دانش او مبادله کنی. از بعد تنباکو و مشروطه همیشه به مردم گفته‌اند بیا و برای پیشبرد یک پروژه تحولی که رهبری‌اش انحصارا با خودشان است، به مردم بفرما زده‌اند. فقط در دوره نهضت ملی بوده که مشارکتی در جامعه ایران صورت گرفته و جایگاه نسبی‌ای برای مردم ایران طراحی شده است. بعد از پروسه انقلاب و به خصوص اصلاحات - اصلاحاتی که چندتا نخبه و فرهیخته که ادعای رهبری سانترالیستی داشتند می‌خواستند مردم ربات باشند - اما دیگر چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. [از این به بعد] باید یک کارگاه باشد که [در آن] اگر روشنفکر یا روحانی - روحانی هم می‌تواند باشد اما روحانی روشن - دانشی دارد، مردم هم دانشی داشته باشند. اگر تبادلی صورت بگیرد، از کشاکش این تبادل می‌توان امیدوار بود جامعه ایران به یک سرفصل تحول خواهد رسید. لذا کارگاه توده‌ای و مشارکت روندی [لازم است].

حس «زنده»گی

نهایتا حس زندگی [لازم است]. یعنی مردم حس کنند که وقتی دارند در پروسه‌ای می‌آیند حیات در آن‌ها بارور می‌شود. دیگر نمی‌شود به قول قدیمی‌ها شما در باغ سبز نشان بدهی و یک بالکنی را باز کنی و یک گوشه‌ای را نشان بدهی که نوری از آن

بیرون بیاید ولی هرچه [مردم] بیایند و ببینند دلان است و اصلا تمام نمی‌شود. بالاخره یک امید به زندگی می‌خواهد. دیگر نمی‌شود با امید به زندگی هم با او بازی کرد. [نمی‌شود] از ۷۵ تا ۷۶ لبخند و تبسم باشد، ولی از ۷۷ همه چیز [طور دیگر] شروع شود.

درست است که انسان و مهر و عشقش از اقتصاد بالاتر است، اما اقتصاد هم واقعیت دارد و عشق خشک و خالی و بدون چاشنی نمی‌شود. اقتصاد حداقل چاشنی‌ای است که [تحول] لازم دارد. اگر این اتفاق‌ها بیافتد و اگر اقتصاد را در تنیده [تحول] کنید و به آن بهای خودش را بدهید، اگر یک کارگاه توده‌ای راه بیندازید، مشارکت روندی بکنید و نهایتاً حس زندگی را صادقانه و نه تاکتیکی برملا کنید، می‌شود که ان‌شاءالله جامعه ایران هم یک سیر تحول کیفی را، مثل [سیر] بسیاری از جوامع که قبل از ما به سیر تحول کیفی نائل آمدند، طی کند.

پرسش و پاسخ

* شما گفتید آقای خمینی و مجموعه رهبری هیچ برنامه خاصی روی اقتصاد و اداره کشور نداشتند. به نظر شما این مجموعه باید چه کارهایی می کردند که اتفاق‌های بعدی نیفتد.

اگر بخواهیم مدیریت آقای خمینی را تحلیل کنیم، در حدفاصل شهریور ۵۷ یا قبل‌تر از آن، از بهار ۵۷ تا بهمن، مدیریت توده‌ای خیلی تاثیرگذار و کیفی‌ای را داشت. به این مفهوم که تشخیص داد در شرایطی که در ایران به وجود آمده، می‌شود از فشار توده‌ای برای کنار زدن استبداد و سلطنت مطلقه استفاده کرد. این وجه، وجه مثبتی بود. اما وقتی شما - نه فقط آقای خمینی هرکس دیگری، این یک اصل مدیریتی است - در دوره پیش‌برندگی و در دوره تخریب و عبور از موانع روی این ظرفیت حساب می‌کنید، باید بتوانید در دوره سامان و ساخت هم روی آن‌ها حساب کنید. [برای] این مرحله هیچ برنامه‌ای نبود. نه آقای خمینی، نه سایر روحانیون، نه نیروهای فکری و سیاسی و نه دولت موقت برنامه‌ای برای استفاده از این ظرفیت نداشتند. [نمی‌شود] که بگویی انقلاب تمام شد، همه سرکار و درسشان بروند. شما عنایت ندارید که دانشجوی سال ۵۸ تمام وقت بود. ۷ صبح تا ۷ شب، پنج‌شنبه و جمعه هم نداشت. از مهر به بعد دانشجوی با اتوبوس دانشگاه جمعه‌ها به مزارع و روستاهای اطراف تهران می‌رفت و برداشت و درو گندم می‌کرد. این‌ها ظرفیت است که اگر به اقتصاد بیاید طوفان می‌کند. اگر به حوزه اجتماعی بیاید طوفان به پا می‌کند.

حرف استاد شریعتی که نفوذ کلام آقای خمینی از نفوذ کلام پیغمبر بیشتر است و می‌تواند کوه البرز را بیاورد کنار شاه عبدالعظیم بگذارد، خیلی خیلی جدی بود. رابطه رهبری با ملت [آن‌طور] که سال ۵۸-۵۷ در ایران به وجود آمد، دیگر تکرار ناپذیر است. حالا که فردی یا نیروهای پیرامونش (مثل دولت موقت) چنین امکان تاریخی‌ای

دارند، مقدماتا باید [از این امکان] استفاده بهینه و مستمرکنند، نه این که [بگویند] بیایید [به صورت] انفجاری، در این انتخابات رای بدهید یا به جنگ بروید. برای ظرفیت آزاد کردن به طور تدریجی و کیفی در اقتصاد و اجتماع، سازمان‌دهی و برنامه‌ای وجود نداشت. [بی‌برنامگی] مربوط به یک شخص نیست، نیروها هم برنامه نداشتند. نیروها هم خیلی نفر جذب کردند؛ نیرویی یک میتینگ می‌گذاشت، ۳۰۰ هزار نفر می‌آمدند که ظرفیتی داشتند اما آموزش کیفی به آن ۳۰۰ هزار نفر داده نشد. فقط ذهن‌شان برای یک بزنگاه آماده می‌شد. نیروی آموزشی که بتواند برای مدیریت [ظرفیت‌ها] طراحی کند، نبود. [البته] پیشنهادهایی هم بود که می‌توانست پیشنهادهای خوبی باشد. دهکده المپیک سال ۵۳ افتتاح شده بود و یک عالم آپارتمان خالی دست تربیت بدنی بود، آن موقع هم تیم و اردویی نبود. سال ۵۹ مجاهدین به شورای انقلاب گفتند که دهکده المپیک را به ما بدهید، تا پروسه بازپروری معتادهای ایران را - به جای شورآباد که آنها را می‌زنند تا ترک کنند- [به‌طور] متدیک پروسه را [در آنجا] انجام بدهیم. اما ندادند، اگر این اتفاق در ایران می‌افتاد، اتفاق مثبتی بود. برای اول بار در ایران یک نیروی سیاسی با سبقه نظامی در کار اجتماعی می‌آمد. خیلی اتفاق مهمی بود. یا شروع کردند به تعاونی و درمانگاه زدن در محله‌های مختلف، ولی در درگیری‌ها به [تعاونی‌ها و درمانگاه‌ها] تهاجم شد و جمع شدند.

اگر بعد از انقلاب نیروی سیاسی ایران تشخیص می‌داد که یکی از محل‌های بازی، اجتماع است، اتفاق مهمی رخ می‌داد. ولی فرض کن که ۴۰ روز بعد از انقلاب بروی خوزستان یا ترکمن صحرا و بخواهی مردم را برای یک حرکت مسلحانه جمع کنی، کدام ذهن می‌تواند این را بپذیرد؟ هیچ نیرویی به این فکر نمی‌کرد که از ظرفیت‌هایی که در انقلاب آزاد شد، [می‌تواند] یک سازماندهی اجتماعی بیرون بیاید؛ نه حاکمیت، نه مجموعه رهبری، نه دولت موقت و نه نیروها. شما نباید به من بسنده کنید، خودتان بروید و روزنامه‌های آن زمان را ببینید. به هر حال من گرایش خاص خودم را دارم و ممکن است جایی غلو کنم یا چیزی را نگویم، بالاخره ما هم آدمیم. اما خودت اول کارت است و فرصت داری، وقت بگذار و برو مطبوعات دوره را ببین، اطلاعیه‌های گروه‌ها را که یک منبع پژوهش است، تحلیل کن و ببین که همه انرژی مصرف‌کار

سیاسی یا تشکیلاتی که پشت یک کار صرفاً سیاسی بود، می‌شد. نیرویی که اجتماعی باشد و مدل بیاورد وجود نداشت. وقتی می‌گوییم از این ظرفیت استفاده نشد صرفاً متوجه آقای خمینی و این و آن نیست و تعارف هم نمی‌کنیم، این [ضعف] متوجه مجموعه بود.

در جنگ ظرفیت‌های کیفی‌ای وجود داشت. یک میدان وسیع را مثل دریا می‌دیدیم که تا چشم کار می‌کرد مهندسی ساده، سنگربندی و... می‌شد. برای عملیات روی یک رودخانه بزرگ، پل فلزی زده می‌شد. آیا پس از جنگ و در دوران به اصطلاح بازسازی که این و آن سردار شدند، نمی‌شد انرژی افرادی که این‌طور در جنگ کار می‌کردند، به اقتصاد بیاید؟ حاکمیتی که می‌تواند شراب پاکدیس ارومیه را ساندیس کند و امکان تبدیل در سخت‌افزار را دارد، [این امکان را] در ظرفیت انسانی ندارد؟ مجموعه در این ۳۰ سال با ظرفیت‌ها مواجهه درستی نشد و در تبدیل ظرفیت تشکیلاتی به ظرفیت ساخت و ساز اجتماعی کار جدی صورت نگرفت.

فهرست منابع^۱

- پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط. ترجمه‌ی منوچهر راستین، ۱۳۶۲، انتشارات هفته.
سولیوان، ویلیام، ماموریت در ایران، ترجمه‌ی محمود مشرقی، ۱۳۶۱، انتشارات هفته.
- موحد، ه، دو سال آخر: رفرم تا ... انقلاب، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر.
نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله‌ی ایران (از کودتا تا انقلاب)، ۱۳۸۷، انتشارات رسا.
- هالیدی، فرد، ایران؛ توسعه و دیکتاتوری. مترجم علی طلوعی، ۱۳۵۹، نشر علم.
یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران). ۱۳۸۶، نشر قلم.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز انقلاب ۵۷ توسط هدی صابر ارائه شده است.